

اصول علمی در حرکت دعوت اسلام راستین

نویسنده: عبدالرحمن عبدالخالق

مترجم: ابو عمر تهرانی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم:

به نام الله شروع می‌کنم که روزی رسانی جز او وجود نداشته و هدایت در دست اوست، شهادت می‌دهم که معبودی و پرستش شونده‌ای بر حقی جز او وجود نداشته و محمد صلی الله علیه و سلم بنده و فرستاده‌ی اوست.

بحمد الله که کتاب الله در دست ماست و سنت نبیش زنده و پابرجاست تا بتوانیم بر منهجی حرکت کنیم که خداوند باریتعالی دین خود را بر آن منهج استوار کرده و آن را به ما هدیه داده است. این کتاب ترجمه‌ای از راه و روش اسلام راستینی است که الله تعالی بر بنده و فرستاده‌ی خود نازل کرده است و بحمد الله که تمامی دلایل آن از کتاب خداوند و سنت نبیش می‌باشد ان شاء الله که برگ برنده‌ای در نامه اعمال ما شده و ما را از بدعت و دین سازی، به اسلام نابی که بر پیامبر نازل شده بود سوق دهد.

ابو عمر تهرانی

مقدمه چاپ دوم:

الله را شکر و ستایش می‌کنیم، زیرا که شایسته‌ی ذاتِ مبارکش می‌باشد و حمد و شکرگزاری خود را زیاد می‌کنیم، تا جایی که زیاد شدن احسانش را در پی دارد، که خود آغاز مجدد نو ساختن نعمتها و بخشایش می‌باشد.

و درود و سلام بر پیام‌آور و فرستاده‌اش، که دعوت کننده‌ای به راه مستقیم و هدایت کننده‌ای به دین صحیحِ الله می‌باشد، گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز الله نمی‌باشد و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست.

چند سالی است که چاپ اول این کتاب، توسط برادران سلفی ما به بهره برداری رسیده است، و به فضل و کرمِ الله این مطالب به شکل نسخه‌برداری با قلم و یا فتوکپی و طرق دیگر از فردی به فرد

دیگر انتقال یافته است.

با وجود حجم کمش به شکر الله تعریف جامعی از موضوع مورد بحث را در بر می‌دارد. بیان کننده‌ی کلیت منهج سلفی، راهنمایی برای اهداف رسالت اسلام، واضح کننده‌ی قصد نهائی دعوت سلفیت، بیان کننده‌ی منهج سلفیت، که همان منهج صحیح در فهم اسلام و عمل به آن، و رهایی امت و سیل عزت و پیروزی است.

همانا به حمد الله شاهد برکاتِ منهج سلفی و راهنمایی‌هایش بوده‌ایم؛ نخبگان سلفی که بر این منهج تربیت یافته بودند، با اخلاق و صفات و اعمال و علمشان، حقانیت راه سلف صالح را ثابت کرده‌اند، که مثال محکم آن بهترین امت، که همان مسلمانان قرون اولیه هستند، می‌باشند. دین‌داری آنان عجایبش تمام نشده است و ذخایرش همچنان باقی خواهد ماند و همواره طائفه‌ای از این امت، از روی حق، همواره چیره خواهند بود تا با آخرین پیرو باطل که همان دجال است، وارد جنگ شوند. به حمد الله برادران سلفی خود را دیده‌ایم که بر این منهج درس خوانده و اسلام را بطور بی‌نقص و صحیح شناخته و بین خود و اطرافیانشان آن را نشر داده‌اند.

بر وجوب دعوت بسوی الله با علم و بصیرت همت گمارده و در مقابل اهل باطل به آشکال مختلف جهاد ایستادگی کرده‌اند و از ورود هرگونه انحراف در عقیده، راه و سلوک جلوگیری کرده‌اند، و درخشندگی، زیبایی، حیات، حرکت، جوانی و تازگی را به اسلام برگردانده‌اند، و به الحمد الله تعداد این اهل خیر هر روز بیشتر می‌شوند.^۱

^۱ - پیامبر اسلام ﷺ با الفاظ مختلف، فرموده‌اند: «الدین النصیحة» (و بر خلاف معنی کلمه‌ی «نصیحت» در فارسی ترجمه آن بدین صورت است: دین، فقط «خیرخواهی» است) و وقتی از ایشان سؤال شد برای چه کسی، فرمودند: «برای الله و کتابش و رسولش و پیشوایان مسلمان و عموم آنها» (صحیح مسلم ۲۰۵، صحیح الجامع شیخ آل‌بانی ۱۶۱۰، ۳۴۱۷، سنن ابوداود ۴۹۴۶، سنن نسائی ۴۱۹۷، ۴۱۹۸، ۴۱۹۹، ۴۲۰۰)، با توجه به این حدیث صحیح و احادیث صحیح دیگر در این باب و قول تمامی علمای مسلمان، هر مسلمانی باید سرلوحه‌ی نیاتِ اعمالِ خویش را بر خیرخواهی بنا نهد؛ به شکلی که در مقابل خداوند سبحانی که به هیچ وجه من‌الوجه نیازی، به خیرخواهی ما ندارد، به آن چیزی که امر فرموده و از آن چیزی نهی کرده است چه در مسائل طاعت باشد و چه محبت و دوستی، و یا دعا کردن و یا هر چیز دیگری، سر تعظیم فرود آورده، و به آن عمل نماید؛ کتابش، را کلام وحی دانسته و آن را بزرگ بشمارد و همراه تدبیر قلبی، و بر پا داشتن حروف و کلمات، آن را تلاوت کرده و از آن دفاع نماید، و به تمامی هر آنچه که در آن است ایمان آورده و تصدیق نماید، اعم از ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، عام و خاص، مجمل و مبین، محکم و متشابه، و تفکر در عجایب آن؛ به پیامرش، ایمان آورده و رسالت او و آنچه را که به ما هدیه فرموده تصدیق نماید، و به تمام فرمایشات وی از حلال و حرام، طاعت و معصیت و غیره، چه مجمل و چه مفصل، ایمان آورد؛ و از ائمه‌ی مسلمین، همان مردانی که پرچم‌دار اسلام بوده و هستند، مثل علماء، و حکامی که نماز صحیح بین مردم برپا می‌کنند، در صورتی که قول آنها

شبهات و رد آنها:

دعوت سلفیت در این روزگار از فرومایگان روزگار، در امان نمانده است؛ همان کسانی که از ورود شبهاتشان در مقابل دعوت اسلامی هیچ کوتاهی نکرده و نمی‌کنند؛ ولی به شکر و ستایش الله سبحانه و تعالی این شبهات دائما لگدمال شده و همه روزه پوچ بودن آنها آشکارتر می‌شود و در پی این مسائل هر طالب علم تازه‌کاری می‌تواند، با ردهای وارده بر آن دلایل بی‌پایه و اساس، منهج سلف صالح را بهتر بشناسد.

از شبهات وارده می‌توان از این سخن آنها یاد کرد که چرا در حالی که نامی از سلف در قرآن و سنت وجود ندارد، ما خود را سلفی می‌نامیم؟

در جواب اینگونه می‌گوئیم: اطلاق این نامها بر هر حقیقتی هیچ ضرری ندارد و چه در مسائل شرعی و چه در مسائل مباح نام‌گذاری بر هر امری، به شرطی که آن نام شمولیت بر باطلی نداشته باشد، نه تنها ضرری را متحمل کسی نخواهد کرد بلکه امری ضروری است. همانگونه که مسلمانان

مخالف کلام الله تعالی و رسولش ﷺ نباشد، اطاعت کرده و نسبت به آنها تعاون و دوستی داشته باشد؛ در مقابل عموم مسلمین، محبت داشته و اقرار نماید که دارای یک دین می‌باشند، و خیرخواهی را بطور شامل و به مفهوم کلی آن، در مورد آنها به کار بندد. و اما در مورد غیر مسلمانان همین بس است که گفته شود: وقتی پیامبر ﷺ در بدترین روز زندگی خود همان زمانی که از طائف باز می‌گشت، جبرئیل ﷺ بر پیامبر ﷺ نازل شد و در کلام وی چنین آمد: الله عزو جل، فرشته‌ی کوهها را مبعوث فرموده تا آنچه را که در مورد آنها می‌خواهی، به او امر نمایی، و در پی آن فرشته‌ی کوهها پیامبر ﷺ را خطاب قرار داده و بر وی سلام نمود و گفت: «ای محمد به راستی الله، سخن قوم تو را [که در بین آنها بودی] شنید، من فرشته‌ی کوهها هستم و پروردگارت مرا برای تو، مبعوث نموده تا گوش به فرمان تو باشم، پس چه می‌خواهی، اگر بخواهی، کاری می‌کنم تا آنان را دو کوه فراگیرد». پیامبر ﷺ به او فرمود: «نه، امید دارم، تا آیندگان آنان افرادی باشند که فقط الله را بطور یگانه، عبادت کنند، و به او ذره‌ای، شرک نوزند» صحیح بخاری ۳۰۵۹، صحیح مسلم نیشابوری ۴۷۵۴، صحیح الجامع آلبانی (۵۱۴۱)؛ و یا داستانی که پیامبر ﷺ در مورد یکی از انبیاء تاریخ گذشته حکایت فرمود، در حالی که قومش آن نبی را زده و خون‌آلودش می‌کردند، می‌فرمود: «یا الله! قوم مرا ببخش، آنان نمی‌دانند». (صحیح بخاری بخاری) ۳۲۹۰، صحیح مسلم نیشابوری ۱۷۹۲، السلسلة صحیحة آلبانی (۳۱۷۵)؛ علمای اسلام از اینگونه احادیث بدین‌صورت برداشت می‌کنند، همان‌طوری که یک مسلمان دوست دارد که وارد بهشت شود، دوست داشته باشد که کافرترین شخص دنیا هم مسلمان شده، و وارد بهشت شود و آنها را به منهج صحیح صحابه، با علم به «قرآن» و «سنت صحیحة»، و در نظر گرفتن شرایط روحی طرف مقابل، و با اخلاقی نیکو و درس گرفتن از سیره و تاریخ زندگی پیامبر ﷺ، دعوت دهد و از خدای خودش، همان خداوند سبحانی که طبق آیات قرآن در آسمان و طبق حدیث صحیح در منتهی الیه آن قرار دارد، برای کافرین و منافقین طلب هدایت نماید و دلسوزانه و از روی تحنن به کمک و مساعده‌ی هدایت آنها بشتابد. (مترجم).

علم‌سندشناسی را که در زمان پیامبر ﷺ نیازی بدان نبود، [و هیچ وجودی نداشت، بعدها] علم ((مصطلح حدیث)) نامیدند.

و یا نامگذاری بعضی از مسلمین به ((مهاجرین)) به سبب هجرتشان، و یا ((انصار)) به علت نصر و یاریشان، و ((تابعین)) به خاطر تبعیت آنها از مهاجرین و انصار و از خیری که در آنها دیده بودند. پس با این وجود چه مشکلی وجود دارد که عده‌ای را نیز سلفی بنامیم؟ و این افراد همان کسانی هستند که از اسلوب و منهج سلف صالح در فهم دین تبعیت می‌کنند!

و اما **سلف صالح**: که ما از آنها تبعیت می‌کنیم صحابه و تبعیت کنندگان از آنها در خیر و نیکی می‌باشند، و همان بهترین امت (خیر القرون)^۱ هستند؛ این نامگذاری کاملاً ضروری می‌باشد تا اینکه گروهی که راه هدایت را می‌پیماید، از سایر گروه‌های گمراه جدا شود؛ گروه‌های گمراهی که از منهج صحابه در فهم دین عدول کرده‌اند و راه و روش خوارج افراطی سخت‌گیر، و یا تاویل کنندگان فاقد درک قلبی، و یا مقلدین دچار جمود و... را برای خود برگزیده‌اند.

لازم بذکر است، ما هیچگونه تعصبی بر این اسم نداریم و هر مسلمانی که شهادتین بر زبان جاری کرده و به اندازه‌ی توانش و بر حسب مقتضیات، به دین عمل کند را دوست داریم و از هر مسلمانی که خدا و رسولش را دوست می‌دارد، طلب دوستی و یاری می‌کنیم. ولی در عوض اگر کسی خود را سلفی بنامد، ولی گرفتار باطل شده باشد، هر چند که دشمن کافری هم داشته باشد از ما یاری نخواهد یافت و در ظلم وی شریک نخواهیم شد.

و دوستی و ولاء ما، با هر مسلمانی بر اساس دین و اعتقاد و ایمانش می‌باشد.

^۱ - اشاره به آن سخن پیامبر ﷺ است: «بهترین مردم کسانی هستند که در زمان من می‌باشند، سپس کسانی که آنها را درک می‌کنند، سپس کسانی که آنان را درک می‌کنند...» از آنجا که مطمئناً کسانی بر اسلام حقیقی هستند که از «خیر القرون» تبعیت می‌کنند، این حدیث ارزش بیشتری پیدا می‌کند و به همین دلیل سعی کردم، آدرسهای مربوط به آن را از کتب معتبرتر حدیث، تخریج کنم: صحیح بخاری ۲۶۰۰، ۳۵۷۱، ۶۲۸۱، ۶۲۸۲، ۶۵۱۰، ۶۵۴۷، صحیح مسلم ۶۴۲۲، ۶۴۲۴، ۶۴۲۷، سنن ترمذی ۲۲۵۵، ۲۳۳۸، ۲۳۳۹، ۴۰۲۵، صحیح ابن حبان ۴۲۴۵، ۷۱۱۵، ۶۶۱۳، ۷۱۰۸، ۷۱۱۴، سنن نسائی ۳۸۱۹، سنن ابن ماجه ۲۴۲۹ (مترجم).

و ما در حرکت دعوتی هستیم که نامیده می‌شود:

((دعوت سلفی))

این دعوت، دعوت به منهج کاملی در فهم و عمل به اسلام است و دعوت بسوی آن و ... است. دعوتی است که علمای سلف، طی قرون متمادی تا به امروز، با همکاری و همفکری یکدیگر، در شرح و توضیح همت گمارده‌اند؛ ما نیز سعی می‌کنیم تا بر منهج این اهل علم حرکت کنیم و از کوشش آنها استفاده نمائیم؛ چه کسی می‌تواند از اصول فقهی که امام شافعی در کتابش «الرساله» آورده است خود را بی‌نیاز بداند؟ و یا چه کسی می‌تواند به بحثهایی که علی ابن بیطالب و ابن عباس با خوارج داشتند، در حالی که خوارج قائل به جان و مالی برای مسلمانانی که مرتکب گناه می‌شدند، نبودند، در خود بی‌نیازی حس کند؟

و همچنین، آیا کسی می‌تواند بگوید که من نیازی به فقه امام مالک و یا ردهائی که امام احمد بر زنادقه وارد کرده است، ندارم؟ و یا همچنین در مورد مجموعه رسائلی که شیخ الاسلام ابن تیمیه در بیان مسائل شرعی سراسر خیر تألیف نموده و یا ردودی که بر فرق ضاله وارد کرده است؟ باید دانست که تمامی اینگونه موارد است که قواعد منهج سلف را شکل داده‌اند؛ منهجی که بطور قطع و یقین، هیچ طالب علمی در این روزگار، از آن بی‌نیاز نیست.

اضافه بر این مطالب باید گفت، چیزی که قبل از هر چیز باید به آن رجوع کرد، نصوص کتاب الله جل جلاله و سنت پیامبر ﷺ می‌باشد؛ بطور کلی در یک جمله می‌توان گفت: سلفیت، تبعیت با نگاه باز، از قرآن و سنت و علمائی است که در فهم دین و ابلاغش همت گمارده‌اند.

در هر حال باید گفت، کسانی به سلفیون ایراد گرفته و می‌گویند چرا آنها برای خود اسم انتخاب می‌کنند، خودشان نیز برای خود اسمهایی را بر می‌گزینند و دیگران را به چیزی متهم می‌کنند که خود به آن گرفتار هستند و این چیزی نیست جز تبعیت از هوای نفس.

و البته فرقی بین ما و دیگر فرق وجود دارد و آن عدم تعصب بر اسم منهج است، بر سر اسم آن مشاجره نمی‌کنیم و آن را راهنمایی برای رسیدن به اسلام نمی‌دانیم، بلکه می‌گوئیم ما، اول و آخر مسلمان هستیم و ان شاء الله خواهیم بود و این اسمی است که الله برای ما برگزیده است، «مسلمان» و در انتخاب دین هم به اسلام راضی هستیم و هرگز دین دیگری را نمی‌پذیریم.

و سلفیت برای ما معنی و مفهومی ندارد، بجز «اسلام صحیح»، همان اسلامی که مطابق با کتاب الله و سنت پیامبرش ﷺ و در تبعیت از سلف صالح رضوان الله علیهم، است.

شبهی دوم:

بعضی به ما می گویند شما مقلد هستید؛ و باید گفت این سخن آنها، افترائی بیش نیست و ما هرگز مقلد نیستیم و در واقع سلفی واقعی کسی است که از حق و نور تبعیت می کند، علمای امت را اکرام کرده و به اندازه‌ی زحمتشان بر آنها ارج می نهند و هرگز در مقابل فقه و علم آنها تکبر نمی ورزند، در هر جا حق را بیابند از آن تبعیت کرده، و اهل طعنه، لعن، نفرین، ناسزاگوئی و تحقیر کردن نیز نمی - باشند.

سلفی حقیقی کسی است که: هرگز روا نمی داند تا کسی مانند بچه‌ای که هنوز به سن تکلیف نرسیده و فقط کمی از قرآن و سنت می داند، خودش را در ردیف علمای فاضل و پر خیر امت قرار دهد، و بعنوان مثال بگوید: من همانند امام مالک و امام شافعی هستم و یا بگوید: فهم من در حدّ احمد بن حنبل و یا امام ابوحنیفه می باشد، و بر عکس به گونه‌ای است که خودش را در حدّ و اندازه خودش قبول دارد؛ فضل و منزلت سلف امت و علمای این منهج را نگه می دارد و از روی حق و تبعیت از علماء در آن، به اندازه‌ای که در خور آنها است، به آنها احترام گذاشته و آنها را اکرام می کند، وقتی فتوائی از آنها با دلیلی نادرست می بیند، اول در عوّض اینکه بگوید: آن عالم اشتباه کرده است، فرض را بر این قرار می دهد که خودش دلیل را درست درک نکرده است، و بعد از آن برای علماء در اجتهاد اشتباه‌شان عذر می آورد، زیرا ممکن است دلیلی که به ما رسیده است به آنها نرسیده باشد و یا اینکه برداشت دیگری به غیر از برداشت ما از آن دلیل داشته‌اند.

در این زمینه نیز امام ابن تیمیّه رحمه الله کتابی با عنوان «رفع الملام عن ائمة الاعلام» تدوین کرده است.

مثالی از این افراد کوتاه فکر را که خودم با چشمانم دیده‌ام برای شما بیان می کنم: جوانی را دیدم که سن او به هفده سال نمی رسید و جز اندکی از علم دین نمی دانست، وقتی برای او اجتهاد امامی ذکر شد، گفت: «ما برای خودمان شخصیتی هستیم و آنها نیز برای خودشان شخصیتی بودند».

جالب است! چطور می توانی شخصیتی در دین باشی، در حالی که خود را با بزرگان دین در یک

سطح می‌بینی! آیا بهتر نیست بگوئی: فهم من این است و یا حد علمی من این است یا الله از من بندگی ای نخواستہ است بجز در حد توانائی‌ام در فهم و ادراک.

خلاصه: سلفیون مقلد نیستند بلکه تابع حق هستند و ایضاً هیچگاه علماء را تقبیح نکرده و با ایراد گرفتن و طعنه زدن و بدگوئی، مقابل آنها تکبر نشان نمی‌دهند؛ بلکه در تعامل با آنها اینگونه می‌گویند: «پروردگارا! ما را و آن برادرانمان را که در ایمان از ما پیشی گرفتند، بیامر! و در دلهای ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده! پروردگارا! توئی مهربان دائماً رحمت کننده»^۱.

سلفیون در موارد اختلافی به کلام الله و سخن رسولش ﷺ رجوع می‌کنند^۲ و در فهم آن دو نیز از گفتار امامان امت و سلف صالح - صحابه و تابعین و پیروی کنندگان از آنها تا روز قیامت - کمک می‌گیرند. و هیچ زشتی‌ای در استفاده از اقوال آنان در فهم قصد و نیت الله و رسولش وجود ندارد، و این واضح است که علماء فقیه‌تر و عالم‌تر از ما می‌باشند که علت آن اخلاص و صرف وقت بسیار آنها در علم و عمل می‌باشد.

ای وای بر کودکان و نوجوانانی که بعد از یادگرفتن روخوانی قرآن، جار و مجرور، و فعل و فاعل خود را در ردیف امامان دین و بزرگان مسلمانان قرار می‌دهند، که این جز گمراهی آشکار چیز دیگری نمی‌باشد.

من خود دیده‌ام که بعضی نوجوانان با این دید غلط که خود را عالم به قرآن و سنت می‌دانند، کلام الله و رسولش را به بازی گرفته و دچار فتنه می‌شوند؛ حرام، حلال، دعوت، سیاست، عبادات و دیگر مسائل این دین حکیمانه را با وارد کردن عیب و ایراد بر آنها به دین دیوانگان و احمقان و غافلان تبدیل می‌کنند.

^۱ - وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (الحشر: ۱۰)

^۲ - دلایل زیادی هم از قرآن و هم از سنت بر این امر دلالت دارد که تنها یک آیه و یک حدیث را در تائید یکدیگر، برای دلیل بیان می‌کنم: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا معنی: ... پس اگر در چیزی اختلاف کردید به الله (قرآن) و رسولش (سنت وی) رجوع کنید، اگر ایمان به الله و روز قیامت دارید و این است بهترین و نیکوترین تاویل (النساء: ۵۹). و پیامبر ﷺ نیز فرموده است: من دو امر را بین شما باقی می‌گذارم، مادامی که به آن دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب الله و سنتم. (موطا ۱۶۳۸) (مترجم).

و احمقانه‌تر از آن این است که شخصی اقدام به تبلیغ دین و استنباط احکام از قرآن و سنت کند، در حالی که نه زبان عربی را می‌فهمد و نه ذره‌ای از اصول فقه و قواعدش را می‌داند!

بطور خلاصه می‌توان گفت: شخص سلفی مقلد نیست و در عین حال با فخر فروشی خود را آن قدر بزرگ نمی‌داند که از فهم صحابه، تابعین، علمای پیشوا و بزرگانی که حافظ دین بوده‌اند و با اخلاص تمام آن را در عصرهای متمادی اسلام تا به امروز ابلاغ کرده‌اند، اعلام بی‌نیازی کند، و باید گفت سلفی حقیقی تبعیت کننده، خواهان هدایت، بینا و جستجوگر همیشگی حق، با استفاده از دلیل می‌باشد، به علمای امت و بزرگان آن احترام گذاشته و هیچگاه در صدد عیب‌جوئی و جستجوی لغزشهای آن بزرگواران بر نمی‌آید، و مطمئناً اینگونه عیب‌جوئی‌ها باعث نجات هیچ کس نخواهد شد. التزام به جماعت مسلمین داشته و در ایجاد وحدت بین آنها تلاش می‌کند و هرگز بسوی فرقه‌ای شدن و ایجاد دشمنی بین مسلمان برای بدست آوردن اندک متاعی اقدام نمی‌کند. این وصف حال یک سلفی حقیقی است و از الله می‌خواهیم تا ما را از آنها قرار دهد.

لازم دیدم تا این مطالب را در این کتب اضافه کنم و ان شاء الله که خداوند، بار دیگر ویرایش علمی این کتاب را بر من آسان گرداند، تا با تغییر دادن بعضی عبارات، مهمترین مسائل منهج سلف و برکتهای آن را بیان دارم.

از الله سبحانه می‌خواهم تا این کتاب را در کفهی حسنات ما قرار داده و باعث یکپارچه شدن هدف این امت شود و با دستان ما، عزت و نصر را برای این دین مهیا سازد، البته که الله بر امرش مسلط است در حالی که اکثر انسانها نمی‌دانند.

عبدالرحمن عبدالخالق

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ ، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

بهترین کلام، کلام الله تعالی می باشد و بهترین روش، روش محمد ﷺ می باشد و بدترین امور مسائلی است که در دین احداث می شود و هر حادثی بدعت، و هر بدعتی گمراهی، و هر گمراهی ای نیز بسوی آتش جهنم می باشد.
اما بعد:

مسلمانان در زمان تاریخ طولانی خود، به فتنه های عظیمی گرفتار شده اند و در این دین عزیز اسلام، بدعتها و گمراهی های زیادی وارد شده است، در کتاب الله تحریفات تفسیری و شبهاتی وارد شده و عده ای از آن روگردان شده اند.

یکی دیگر از این فتنه های عظیم، کنار رفتن آثار دین و ضایع کردن اصول و زشتیها و تباهی هایی است که در دین به آن اشاره شده است، و اگر خواست و اراده ی الله سبحانه تعالی بر حفظ این دین و جلوگیری از حيله ی دشمنانش نبود، جهد و کوشش آن دشمنان در تحریف این هدیه الهی و کشاندن آن به گمراهی و پذیرش مبطلات و اراجیف به ثمر می نشست، و راه و روش این دین مانند دینهای به انحراف رفته دیگر ناپدید می شد. حرکت هایی که در تصحیح، و دادن زندگی دوباره به دین صورت گرفته است، همان حرکت سلفی است که بر حفظ اصول این دین همت گمارده است؛ در این منهج بصورتی پاک و ناب و خالص راه ورود هر بدعت و گمراهی بسته شده و تأویلات و تحریفات از این منهج محو شده است.

این امانت از صحابه ی عادل ﷺ به طور کامل نقل و بدون نقص ابلاغ شده است؛ و در برابر هر تاویل باطلی چه در مرحله ی پذیرش و چه در مرحله ی فساد، مسلح شده است؛ و بعد از آنها پرچم-شان در اختیار علمای تابعین و بعد از آنها توسط علمای دیگری، یکی بعد از دیگری برافراشته شده است.

در زمان صحابه سرزمینهای اسلامی گسترده شد، بطوری که از ملتهای فارس و روم و ... عده‌ی زیادی در این دین داخل شدند؛ بعضی از این افراد غیر عرب زبان، دانسته و ندانسته قصد وارد کردن مسائلی را در دین داشته‌اند، ولی این کار آنها مصادف با مقاومت علمای روشنگر شد؛ علمائی که نگرهبانی، برای کتاب الله و سنت رسولش ﷺ بودند، و تاریخ بیان‌گوی کوششهای فراوان آنها می‌باشد؛ جنگ با کسانی که اسلام را باطل می‌دانند و وارد کردن ردّ بر کسانی که دین را ساختگی می‌خوانند و ایستادگی در برابر حاکمیت و رفتار سیاسی و همچنین نشر دین در هر گوشه‌ای به شکلی پاک و خالص، فقط برای این صورت گرفت تا پرچم علم و ایمان، با عزت و چیرگی تمام برافراشته بماند و به نفرات بعدی منتقل گردد.

این دین تا زمانی که مردانی مخلص و فرزندان نیکو و مبارک دارد، زنده خواهد ماند؛ کسانی که در عینِ اخلاص به الله، به کتاب الله همانگونه که نازل شده و به سنت رسولش ﷺ همانگونه که به ما رسیده است، ایمان آورده‌اند و به هر دوی آنها یعنی کتاب و سنت تمسک می‌جویند، و با چنگ و دندان آن را برای خود محفوظ می‌دارند؛ و با هر غوطه‌وری در گناه و دروغ‌گویی، که قصد تغییر و یا تحریف و یا کم و زیاد و متلاشی کردن دین را دارد، دشمنی کرده و به جنگ می‌پردازند.

باید آگاه باشیم که در عصر حاضر، حمله به این دین زیاد شده است، به علت استمرار عزت و سروری اسلام در قرون متمادی قلوب کافرین از شدت خشم به خروش آمده است و از آنجا که فرزندان اسلام را از کتاب پروردگارشان و سنت رسولش در غفلت می‌بینند - دو منبعی که توسط آنها عزت و نصر الهی و چیرگی به دست می‌آید - شمشیر بر گردن مسلمانان گذاشته و با نیروهایی که تربیت کرده‌اند در دین فساد می‌کنند، و نوجوانانی را انتخاب کرده و به فساد مبتلا می‌کنند. در نتیجه این کید آنها، شاگردانی را در بین مسلمانان تربیت می‌کنند که هر چه را که آنها می‌خواهند به زبان می‌آورند و مطابق میل آنها فکر می‌کنند و دشمنی با اسلام توسط فرزندان خود اسلام صورت می‌گیرد و توسط خود وارثین کتاب و سنت به آن دو طعنه زده می‌شود.

و داروی این فتنه‌ها چیزی نیست، جز تربیت مردانی طراز اول بر مناهج اولیه [اسلام]؛ منهجی که در آن عزت و سروری و پیروزی و تمکین وجود داشت، به قول امام مالک رحمه‌الله: این امت اصلاح نمی‌شود مگر با چیزی که اول آن [سلف امت] اصلاح شد؛ مردانی که کتاب را به همان شکلی که نازل شده است درک می‌کنند و فهم آنها نیز از سنت، بر اساس اصول و قواعدی است که علمای سلف یکی بعد از دیگری و زمانی در پی زمانی دیگر و به همان شکل که از پیامبر رسیده است،

تدوین کرده‌اند؛ علمائی که هم اکنون نیز در مقابل اباطیل و مقبوحاتی که زمین را پر از شر و یا غم و دل شکستگی کرده است، ایستاده‌اند؛ بدون تردید الله بر همه چیز غالب و چیره است و خواست او نیز بر این است که همواره طایفه‌ای از امت اسلام را در زیر سایه‌ی حق و حقیقت، تا روز قیامت یاری فرموده و غالب قرار دهد.

این کتاب نیز مختصری از اصولی است که منهج علمای سلف، در فهم کتاب و سنت و عمل به آن دو، بر آن قرار دارد.

این کتاب شرح مسائلی است که پویندگان راه سلف را از مبتلا شدن به بی‌نظمی در درک و فهم، حفظ کرده و توسط آن می‌توانند مردم را راه‌های کج و هلاک کننده، به راه مستقیم، راهنمایی کنند؛ از الله می‌خواهیم تا زمانی که این دنیا باقی است، توسط این کتاب نفع رسانده شود و این کتاب را برای وجود خودش خالص گردانند، که اوست شنوای اجابت کننده.

اصول اساسی در دعوت سلفی

اصل اول: توحید

در اصول منهج سلفی اولین^۱ و مهمترین مسئله توحید است.

باید توجه داشت که توحید بر خلاف فهم عده‌ی کثیری بدین معنی نیست که لا خالق الا الله (دنیا فقط یک خالق و آفریدگار دارد)^۲، بلکه فهم از توحید برای شخصی که بر منهج سلف قرار دارد، شامل مفاهیم عظیم، مسائل بزرگ و زدودن شرک به الله تبارک و تعالی و الحاد در اسمهایش می‌باشد؛ عده‌ی زیادی از مسلمانان از این اصول و قضایای توحید بی‌اطلاع هستند و در عین حالی که خود را مؤمن و موحد می‌پندارند، در شرک گرفتار می‌باشند؛ چه بسا که در قسمتی از صفات و اسماء خداوند، مؤمن باشند و در صفت و یا اسم دیگری ملحد؛ و یا اینکه بوسیله‌ی عبادت چیزی غیر از الله سبحانه و تعالی دچار شرک و مشرک شدن گردند.

^۱ - متاکداً باید دانست، همانطور که در قرآن، احادیث و تاریخ زمان زندگی پیامبر ﷺ آمده است، اولین چیزی که به مسلمانان یاد داده شد و از آنان خواسته شده است، فراگرفتن توحید، و صبر و پایداری بر آن بود، ؛ کلام پیامبر ﷺ هنگام ارسال معاذ ﷺ به یمن نیز بیانگر این مسئله است؛ بطوری که پیامبر ﷺ به وی فرمود: اول به مردم توحید را یاد بده و بعد در صورت پذیرفتن آن، نماز و زکات را به آنها آموزش بده. مسئله‌ای که باید در نظر گرفت این است که تمامی مسائل اعتقادی و رفتاری اسلام یک جا نازل نشده است، و به مرور زمان و درخور حال افراد، نزول پیدا کرده است. (مترجم).

^۲ - در آیات و احادیث بسیاری اشاره شده است که مشرکین قبل از اسلام به خالق یکتا اعتقاد داشتند ولی برای الله، در مقام الوهیت، شریک قرار می‌دادند؛ بعنوان مثال می‌توان به این آیات رجوع کرد: (قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (۸۴) (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) (۸۵) (قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) (۸۶) (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ) (۸۷) (قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (۸۸) (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ) (۸۹) (المؤمنون) (بگو: زمین و آنچه در آن قرار دارد، برای چه کسی است؟ اگر می‌دانید!) (۸۴) (خواهند گفت: برای الله. بگو پس چرا پند نمی‌گیرید؟) (۸۵) (بگو: چه کسی پروردگار آسمانهای هفت‌گانه و پروردگار عرش بزرگ است؟) (۸۶) (خواهند گفت: برای الله! بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید؟) (۸۷) (بگو: اگر می‌دانید، ملکوت هر چیزی به دست چه کسی است؟ و او پناه می‌دهد و پناه دهنده‌ای برای پناه دادن وی وجود ندارد) (۸۸) (خواهند گفت: الله؛ بگو پس از کجا فریب داده می‌شوید؟) (۸۹) (مترجم).

اولاً: ایمان به صفات و اسماء الله سبحانه و تعالی، بدون تحریف و تأویل و بر اساس آنچه که ذات سبحانش آنها را به خود نسبت داده است:^۱

الله سبحانه و تعالی در کتابش، خود را با آیات بسیار زیادی توصیف فرموده است و این امر توسط رسولش نیز در احادیث فراوانی نیز صورت پذیرفته است؛ و این احادیث در کتب سنت مثل بخاری، مسلم و مسند احمد و... جمع آوری شده است و استناد ما نیز فقط به آن احادیثی است که صحیح بودن آن با «علم مصلح حدیث» و «سند شناسی» به اثبات رسیده باشد.

هر آنچه را که الله به ما خبر داده، تصدیق می‌کنیم و به آن ایمان می‌آوریم و این را نیز باید بدانیم که ایمان به صفات الله سبحانه و تعالی، مهمترین قضیه از قضایای عبادی و ایمانی می‌باشد، کما آنکه از پیامبر ﷺ آمده است: ((سوره‌ی [قل هو الله احد معادل یک سوم قرآن می‌باشد]))^۲ و در این سوره وحدانیت چیزی به اثبات نمی‌رسد، بجز توحید، در صفات الله سبحانه و تعالی.

و این در حالی است که تحریف کنندگان و تأویل کنندگان دین، عمداً سعی در پرده کشیدن بر روی نور این آیات و دور کردن آن از مؤمنین می‌باشند؛ و بطور مثال این شبه را وارد می‌کنند که این آیات متشابه هستند و نباید در پس معنی کردن آنها باشیم و فقط به آنها به سبب نازل شدنشان ایمان می‌آوریم؛ این سخن آنها [العیاذ بالله] بدین معنی است که بر هیچ مؤمنی جایز نیست تا ذره‌ای از معنی آن آیات بداند؛ و همچنین آیاتی مثل: «و پروردگارت می‌آید و ملائکه [نیز] صف در صف»^۳، را که در مورد صفات الله است در برابر آیاتی مثل «الم» و «کهیحص» که معنی قابل فهمی ندارند، قرار می‌دهند؛ با این شبهات از ورود نور این آیات به قلوب مسلمین جلوگیری کرده و مسلمان [فتنه زده] آنچنان که شایسته‌ی جلال، بزرگی، شأن و برتری ذات الله است، عظمت پروردگار را حس نمی‌کند؛ آیا ایمان چیزی به غیر از مملو شدن قلب به نور صفات الله و تلؤلؤ آن به معرفت معبود و مولایش

۱ - باید در نظر داشت که شرح و تفسیر با تأویل فرق می‌کند: تفسیر به معنی بازکردن مسئله و شرح دادن آن می‌باشد ولی تأویل به معنی این است که: برداشتی به غیر از ظاهر مسئله از آن مسئله داشته باشیم. (مترجم)

۲ - این حدیث تقریباً در تمامی کتب معتبر حدیث آمده است ولی در اینجا فقط به آدرس آن در صحیحین اکتفا می‌کنیم: صحیح بخاری ۴۸۹۳، ۴۸۹۵، ۴۶۹۵، ۷۲۰۹، صحیح مسلم ۱۸۳۶، ۱۸۳۸، ۱۸۳۹ (مترجم)

۳ - وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (الفجر: ۲۲).

می‌باشد؟ آنان در این پندارند - و چه پندار باطلی - که اعتقاد سلفی همان ایمان احمقانه است، در حالی که این اتهام از سلف صالح به شدت دور بوده، و باید دانست سلفیون به تمامی آیات صفات، همانگونه که نازل شده است، ایمان دارند و معنای آن آیات را از زبان عربی که زبان نزول قرآن است، استخراج می‌کنند؛ سبحان الله، قدرت و عظمتش، قلب را از ترس می‌لرزاند و مسلماً آنچه را که تقدیر کند کسی نمی‌تواند عوض کند.

اما آن اهل تأویل، به عمد آیات صفات را به پندار اینکه آن را تأویل کرده‌اند و ارونه جلوه می‌دهند وقتی در آیه اشاره به آمدن الله در روز قیامت می‌شود، [می‌گویند: منظور چیز دیگری است] و آمدن الله را به آمدن امر الله، تأویل می‌کنند؛ و یا قرار گرفتن الله تعالی بر عرشش را به تصرفش بر عرش، و دستش را به قدرتش؛ و صورت سبحانه و تعالی‌اش را به ذاتش تأویل می‌کنند، به معبودی که بالای عرش است ایمان نیاورده و می‌گویند عرشی وجود نداشته و منظور از آن فقط محل پادشاهی است، برای الله مکان قائل نشده و چه بسا که نزدیک است تا بگویند: برای الله، بطور کل، مکانی وجود ندارد، چه در دنیا و چه در خارج آن! جایز نمی‌دانند که انسان مؤمن بگوید: الله در آسمان است، کسی که این سخن را بگوید بدعت گذار دانسته و تکفیرش می‌کنند، [بعد از قبول نکردن قرآن] نوبت به رد احادیثی می‌رسد که اشاره به صفات الله دارد، مانند حدیث: «پروردگار ما در هر شب بر آسمان دنیا فرود می‌آید»^۱، تصدیق‌کننده‌ی این حدیث را دشنام داده و در ادامه می‌گویند: منظور از فرود آمدن الله، فرود آمدن رحمت وی می‌باشد و ذات سبحانه و تعالی فرود نمی‌آید و صعود نمی‌کند؛ و بالاتر از عرش چیزی وجود ندارد و خودش بالای خودش می‌باشد؛ به همین منوال سخن گفتن الله را نیز رد می‌کنند^۲ و [و اینگونه وانمود می‌کنند که] اگر الله بخواهد چیزی را به کسی بگوید، آن چیز را

^۱ - که این امر مخالف نص صریح قرآن است که الله می‌فرماید: أَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ ... (۱۶) أَمْ أَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ ... (۱۷) (المَلِك) معنی: آیا این شدید از کسی که در آسمان است که...، ولی بعضی شبه وارد کرده و می‌گویند: منظور از این آیه ملائکه می‌باشند، بدون اینکه توجه داشته باشند که فعل هر دو آیه «یرسل» و «یحسب» مفرد است و فقط به یک نفر مختص می‌شوند. (مترجم).

^۲ - این حدیث در «صحیحین» و تمامی «سنن اربعة» موجود می‌باشد، صحیح بخاری ۱۱۲۸، ۶۱۷۶، ۷۳۲۸، صحیح مسلم ۱۱۲۴، ۱۱۲۷، ۱۷۲۲، ۱۷۲۳، ۱۷۲۵ (مترجم)

^۳ - که در آیات بسیاری به آن اشاره شده است از جمله: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (البقرة: ۱۷۴) - تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتُلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتُلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (البقرة: ۲۵۳) - إِنَّ الَّذِينَ يَسْتُرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ

در درونش خلق می‌کند و سخن گفتن الله، نزد آنها مثل نفث فی الروع (القای قلبی) می‌باشد و از این رو احادیث صحیح بخاری را تکذیب می‌کنند، [بطور مثال] احادیثی که در آنها آمده: الله در روز قیامت با صدائی که در نزدیک و دور یکسان شنیده می‌شود سخن می‌گوید: «**من پادشاه هستم، کجایند پادشاهان روی زمین؟**»^۱.

بحثهایی بدین شکل بطور کامل باز شده است و به شکر الله ردهای زیادی در محاضرات توحید بر آنها وارد شده است.

مسئله مهم در مورد این گروه از مسلمین که خود را هدایت شده تصور می‌کنند، دروغ و افتراء بستن آنها به الله است و این در حالی است که الله بدترین زشتی‌ها را به کسی اطلاق می‌کند که در مورد چیزی که الله آنرا حرام نکرده است، بگوید: آن را الله حرام کرده است؛^۲ حال ببینید وضع کسی که الله را توسط هواء نفسش توصیف می‌کند، چگونه است؟ کسی که آیات الله را وارونه جلوه داده و نور احادیث نبوی را در پشت پرده‌ای قرار می‌دهد و کسی را که آیات قرآن و احادیث نبوی را تصدیق کند، گمراه می‌داند!

خلاصه: سلف، به صفات و اسماء الله سبحانه و تعالی به همان شکل که در کتاب نازل شده و بر زبان رسول الله جاری شده است ایمان می‌آورد، خواه از اخبار متواتر صحیح باشد، خواه احاد و صحیح، خبر آحاد و صحیح هم علم و هم عمل را در بر دارد، چگونه می‌شود علمی وجود داشته ولی عملی را در پی آن وجود نداشته باشد و بر عکس، عمل چگونه بدون علم امکان پذیر است؟ و برای هیچ مسلمانی مجاز نمی‌باشد که عملی را به دین نسبت داده و سرخود آن را انجام دهد، بلکه

وَأَيْمَانُهُمْ تَمَنَّا قَلِيلًا أَوْلَيْكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (آل عمران: ۷۷) - وَرُسُلًا قَدْ فَصَّصْنَا لَهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ تَقْضُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (النساء: ۱۶۴) (مترجم).

^۱ - صحیح بخاری ۴۶۹۴ و ۶۳۷۲ و ۷۲۱۷، صحیح مسلم ۶۹۹۹ (مترجم)

^۲ - در این مورد به این آیات می‌توان اشاره کرد: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا... معنی: و چه کسی ظالمتر از کسی است که به الله، دروغ و افتراء ببندد (انعام: ۲۱ و ۹۳، هود: ۱۸، عنکبوت: ۶۸، الصف: ۷) و همچنین: وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ السُّنْتُكُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَنفَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ الْكُذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَيَّ اللَّهُ الْكُذِبَ لَا يُغْلِبُونَ (النحل: ۱۱۶) معنی: به خاطر دروغی که بر زبانتان جاری می‌شود [و چیزی را مجاز و چیزی را ممنوع می‌کنید، نگویید: (این حلال است و آن حرام)، تا بر خدا افتراء ببندید به یقین کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد!

باید با دلیلی محکم آن را از شخصی راستگو که از الله و رسولش ﷺ به ما خبر را رسانده بشنود، و بعد آن عمل صورت گیرد.

و بدین سان است که سلفیون از افراد زیادی که به غلط می‌پندارند موحد به الله هستند جدا می‌شوند؛ کسانی که صفات الله را وارونه جلوه داده و مردم را از ایمان آوردن به آن صفات و تصدیق کردن معنایشان منع می‌کنند، کسانی که معانی آن صفات را برگردانده و به ایمان آوردن به معانی ساختگی خودشان امر و فرمان می‌دهند.

دوما: فقط الله سبحانه و تعالی را عبادت کردن و اینکه باید بدانیم عبادت فقط نماز، زکات، روزه و حج نمی‌باشد.

عبادت شامل هر چیزی است که در معنی آن بگنجد، و رأس آنها دعا است و دعا همان عبادت است، دعا و طلب از کسی غیر الله مجاز نمی‌باشد، حال حتی آن شخص فرستاده الله و یا به پندار غلط «ولی» شناخته شود؛ بعد از دعا می‌توان از سجده، و یا انواع حب، تعظیم، خشیه، خوف^۱ و همچنین قربانی کردن، نذر و امید یاد کرد؛ باید آگاه بود تمامی این امور می‌بایست، فقط برای الله باشد، ولی این در حالی است که عده‌ی زیادی از انسانها این اعمال را برای غیر الله اداء می‌کنند. برای شما خواننده‌ی گرامی همین دلیل کافی است که اگر بر سر یکی از قبرهای زری کاری شده بروید، می‌بینید که چگونه هر چیزی را از صاب قبر طلب می‌کنند در حالی که این طلب بجز از الله جایز نمی‌باشد؛ شفاء مریض، پیروزی بر دشمنان، شفاعت نزد الله، طلب یاری و حتی درخواست فرزند و به یکباره خیر دنیا و آخرت را از آن مردگان طلب می‌کنند و این عمل همان شرک اکبر است که بدست امت اسلام صورت می‌گیرد؛ و در واقع آن اعمال را به اسلام نسبت می‌دهند؛ برای بتها [یا معبودانشان] قربانی می‌کنند همانگونه که در زمان جاهلیت این عمل برای طواغیت^۲ صورت می‌گرفت و به همین ترتیب نیز نذر، و کار به جایی می‌رسد که بر آن قبرها مانند کعبه طواف کرده و بر آنها آنگونه که فقط شایسته‌ی الله می‌باشد سجده می‌برند؛ آیا شرکی از این بالاتر وجود دارد؟

^۱ - معانی خوف و خشیه با هم کمی فرق دارد خوف از احساس ضرر کردن بوجود می‌آید ولی خشیه ترسی است که از هیبت و عظمت چیزی پدیدار می‌گردد (مترجم).

^۲ - طاغوت به معنی طغیان کننده می‌باشد و طواغیت جمع آن است که اصطلاحاً به کسانی که در برابر الله طغیان کرده‌اند و سخن خود را با او برابر قرار می‌دهد، گفته می‌شود. (مترجم)

متاسفانه این امور فقط بدست عوام الناس صورت نمی‌گیرد بلکه توسط عده‌ی زیادی که به پندار غلط عالم شرعی نامیده می‌شوند نیز صورت می‌گیرد؛ کسانی که با خود مدارک تحصیلی عریض و طویلی حمل کرده و گوئی وانمود می‌شود که این مدارک برای آنها تقوای دینی می‌آورد؛ از این موارد طریقه‌های صوفی و منهج‌های عبادی بدعت‌گذار را می‌توان نام برد؛ و مسلک آنها نیز با بزرگ شمردن این قبور و ساخت و ساز حرم و بارگاه و مسجد بر آنها و یا دعوت مردم به قربانی، نذر، دعا و طواف بر آن قبور، بنا نهاده شده است، الله نزد اینگونه افراد [العیاذ بالله] فراموش شده است و نه چیزی از او طلب می‌کنند و نه امیدی به وی دارند مگر بواسطه‌ی این قبور و تباهی‌ها؛ و با وجود این همه اعمال ناشایست باز فکر می‌کنند مسلمان هستند! آنها مسلمان نبوده و تشابه آنها به مشرکینی است که غیر الله را عبادت کرده و می‌گفتند: **“آنان را نمی‌پرستیم جز برای آنکه ما را گامی به خدا نزدیک سازند.”**^۱

دعوت سلفی اهم کار خود را بر تطهیر انسانها از این شرک آشکار و جلی قرار می‌دهد و شک نمی‌شود که بجز مشرک، کسی این کارها را بزرگ نمی‌داند و بجز کور و نابینا^۲ همان کسی که از نور توحید دور مانده است، شخصی از آن شرکیات دفاع نمی‌کند.

سوما: ایمان به اینکه حق وضع قانون برای بشر از آن الله است و بجز او هیچ کس حق این کار را ندارد.

همانگونه که الله جل و علا فرموده است: **“الله حکم می‌کند و هیچ رد کننده‌ای بر حکم او وجود ندارد”**^۳، و همچنین: **“فرمانروائی جز برای الله [جایز] نیست”**^۴، بله، قانونگذاری حق پروردگار جل و

۱ - أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (الزمر ۳).

۲ - ... فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (الحج ۴۶) معنی: چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دلهایی که در سینه‌هاست کور می‌شود. (مترجم)

۳ - أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (الرعد ۴۱).

۴ - مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** (يوسف ۴۰).

علا می باشد و حلال، چیزی است که او حلال کرده است و حرام، همان است که او حرام کرده است و دین، منهج، راه و روش همانی است که پروردگار صاحب جلال و بزرگی وضع کرده است، بدنبال این مسئله تعرض به فرمانروایان زمین و پادشاهان و رؤسای آن بر اساس دین اسلام باید صورت گیرد و بوجود آید زیرا آنها حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می‌کنند، با توحید دشمنی کرده و به شرک به الله و مخالفت با وی در حق و فرمانروائیش می‌پردازند؛ امروزه اکثر فرمانروایان روی زمین و فرماندهان آن در مقابل این حقیقت قد علم کرده و برابر خالق سبحانه و تعالی که تمام هستی محل پادشاهی اوست، ایستاده و درستی می‌کنند و حرام او را حلال و حلال او را حرام می‌خوانند، قانونی برای مردم به تصویب می‌رسانند که بر خلاف قانون حق بوده و به یکباره به این گمان رسیده‌اند که شریعت و قانون الهی موافق این عصر و زمان نمی‌باشد و شرع نمی‌تواند عدل، مساوات، آزادی، عزت و بزرگی به همراه داشته باشد؛ شهادت و گواهی آنان بر این است که مؤمن هستند ولی دشمن ایمان و کافر به الله سبحانه و تعالی می‌باشند؛ و متأسفانه باید بگوئیم: اکثریت زیادی از انسانها از قوانین بزرگانشان که بر خلاف قوانین الله سبحانه و تعالی وضع شده است، اطاعت می‌کنند، این عده به گمان اینکه مسلمان هستند نماز خوانده و روزه می‌گیرند و ...^۱

دعوت سلفی، جهادی به تمام معنی برای برگرداندن حق به محل خودش و قرار دادن دین برای الله یکتا می‌باشد، و امت را از این شرک اکبر و کفر آشکاری که مشکلات زیادی درست کرده است، بی عیب می‌گرداند، و این دعوت برای [ارتقاء] ندای خداوند که مقام بالاتر دارد و زیونی و پستی ندای کافرین صورت می‌گیرد و با مردم همنوایی مکن مگر وقتی که حاکمیت برای الله و قانون گذاری مخصوص ذات یکتایش باشد، بدین ترتیب که قانون باید مطابق آنچه که در کتابش آمده و یا بر زبان رسولش صلی الله علیه و سلم جاری شده و یا به اجتهاد پیشوایان مسلمان زمان در آمده باشد، صورت پذیرد؛ پیشوایانی که قصدی جز رضای پروردگار و موافقت اجتهادشان با شریعت الهی ندارند.

^۱ - می دانیم که حکم کسی را به حکم الله ترجیح دادن شرك است، كما آنکه وقتی حکم ذبح آمد، عده‌ای گفتند: چطور اگر الله کشته باشد حرام است ولی اگر شما بکشید حلال است در آن هنگام الله آیه ۱۲۱ سوره الانعام را نازل فرمود و گفت: اگر از آنها اطاعت کنید همانا از مشرکین خواهید بود (با رجوع به تفاسیر مختلف از جمله ابن کثیر می‌توانید درباره این آیه و حکم آن اطلاعات بیشتری پیدا کنید). (مترجم).

ناب کردن امت از این شرک واجب است خواه با روشنگری و دعوت و خواه با جهاد، و این مسئله یکی از قضایای مهم اعتقاد سلفی می‌باشد.

چهارماً: در منهج سلفی ایمان می‌آوریم که سه مسئله قضیه توحید که در قبل گفته شد جدائی ناپذیرند و وارد شدن چیزی هم در آنها قابل قبول نمی‌باشد، زیرا آنها ارکان فهم عقیده‌ی سالم و معنی کلمه‌ی لا اله الا الله می‌باشند.

کسی که به اله واحد ایمان می‌آورد، لازم است تا آن اله را به صفت‌هایی که در کتابش و بر زبان رسولش صلی الله علیه سلم آمده است بشناسد و بطور مطمئن باید ایمان او با آن صفات موافقت داشته باشد؛ همچنین باید دعا و طلبش فقط و بطور خاص از ذات سبحانه و تعالی‌اش باشد و در مورد سایر عبادات نیز از جمله قربانی، نذر، خوف، خشیه، انابه^۱، توکل، قسم و تعظیم خود را برای الله خالص گرداند، قلب را از آنچه که توحید را خدشه دار می‌کند پاک کرده و همان قلب را، از توحید مملو گرداند، باید ایمان و عملش را بر اساس شرع و فرمان الله که برترین فرمانها می‌باشد استوار گرداند؛ دینی وجود ندارد بجز آنکه الله وضع کرده است و طاعتی وجود ندارد بجز اطاعت از الله و یا اطاعتی که اقتضای طاعت او را برآورده کند - اطاعت از مخلوقی نشود بجز آنکه آن اطاعت موافق اطاعت از الله سبحان باشد -.

منهج سلفی تمامی این قضایا را بطور کامل لازم می‌داند. و قلب را از تبعیت از هر گونه شرک پاک می‌کند زیرا ما اعتقاد داریم هر کس بمیرد و کسی را به غیر از الله برای طلب چیزی صدا زده باشد، از اهل بهشت نخواهد بود و همچنین اعتقاد داریم تحریف معنای اسماء و صفات الله شرک و کفر می‌باشد هر چند که در بعضی از آنها این انحراف بوجود نیاید، معتقدیم که اگر کسی به چیزی به غیر از آنچه الله نازل فرموده است حکم صادر کند کافر است و همچنین اگر کسی اعتقاد داشته باشد که بشری می‌تواند بدون رجوع و التزام به شریعت الهی و سیر مقتضایش، حکمی در شؤون زندگی مردم و دنیای آنها صادر کند، همانا بنده و عبد غیر الله است و به الله شرکی جلی و آشکار ورزیده است، همانگونه که الله تعالی فرموده است: **"سوگند به پروردگارت، ایمان نمی‌آورند مگر آنکه، در**

^۱ - انابه یعنی بازگشت. آن را توبه نیز معنی کرده‌اند، و وعده‌ی الله بر این است که هر کس آن را نسبت به وی انجام دهد او را هدایت می‌فرماید، کما آنکه در قرآن داریم: ... وَيَهْدِي إِلَيْهِمْ مِنْ أُنَابٍ (الرعد ۲۷) - ... وَيَهْدِي إِلَيْهِمْ مِنْ يُنِيبُ (شوری ۱۳). (مترجم).

اختلافی که بین آنان در گرفت، تو را داور قرار دهند و آنگاه از آنچه [بدان] حکم کردی در خود هیچ دلتنگی نیابند و [بر آن] کاملاً گردن نهند^۱.

مسائل سه گانه ای که بیان شد ارکان اصل اول - توحید - از اصول اساسی دعوت سلفی را شامل می شوند، آنها سه رکن توحید می باشند که نبود هر کدام از آنها اصل توحید را مختل می کند و این اصل توحید به منزله‌ی ورود به اعتقاد سلفی محسوب می شود، و دلیل آن این است که توحید پر اهمیت ترین قضیه‌ی دین و در راس همه‌ی مسائل آن می باشد؛ و بدون آن مسلمان، مسلمان نمی شود. در سه رکن بیان شده، فرعیات و شرحهائی وجود دارد که در مواضع دیگر به آن پرداخته شده است و علمای سلف در قرون متمادی گذشته بطور کامل در کتابهایشان آنرا شرح داده اند؛ و بر هر کسی که در این منهج گام بر دارد لازم است تا دائماً این فرعیات را یاد گرفته و توسط آن توحید خود را کامل و ایمانش را تثبیت کند.

و با این اصل است که منهج سلفی از دیگر مناہجی که خود را مسلمان نامیده و دست به اصلاح می زنند، جدا می شود؛ مناہجی که این قضایا در آنها به حساب نیامده و خود دلیلی شده است تا هنر زندگیشان بر اعمال فرعی و اختلافات جزئی قرار گیرد، اصل این دین با اصالت که همان توحید است را فراموش کرده اند، توحید خالصی که آن را شرع فقط برای آخرت انسان بیان کرده است. افرادی که بر منهج سلفی نیستند شرک را بجز عبادت عیسی بن مریم علیه السلام و بتها نمی دانند و شرکیاتی که در قبل بیان شد را نه تنها ناپسند نمی دانند بلکه مبارک دانسته و با اهل آن همراه می شوند و اگر هم بعضی از آنها این شرکیات را زشت تلقی کنند در حد بدعت کوچکی می دانند که به پندار غلطشان ذره‌ای به دین خدشه وارد نمی کند، ولی باید دانست هر موردی رکنی از اصول توحید است و بی توجهی در آن به خاک مالیدن عقیده و اسلام است.

پرسیده خواهد شد: برای چه اینگونه قاطعانه از توحید سخن می گوئید و آن را اصل اول در اصول اساسی دعوت سلفی قرار می دهید؟

^۱ - فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (النساء ۶۵)

جواب آن را ان شاء الله بطور مفصل در بخش آخر این کتاب که سلف همان دعوت به توحید
است بیان می‌کنیم.

اصل دوم: تبعیت

برای سیر کننده در منهج سلفی بعد از توحید الله سبحانه و تعالی مطابق با ارکان مشروح قبل، واجب است خود را مختص به تبعیت از رسول ﷺ کند که همان محقق شدن اَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ می باشد؛ و این شهادت کامل نخواهد شد جز با اموری که بشرح ذیل می باشد:

۱- باید دانسته شود که محمد ﷺ مُبَلَّغی از طرف پروردگار صاحب جلال و برتری بوده و دو وحی را به ما رسانده است:

اول: کتاب الله که همان قرآن است.

دوم: سنت رسول ﷺ چنانچه فرموده است:

"آگاه باش که این قرآن و مثل آنرا همراه آن به من عطا شده است" ^۱، سخن پیامبر ﷺ برابر سخن الله است؛ چه در اعتقاد و چه در عمل و یا پذیرش، رسول الله صلی الله علیه و سلم در تمامی امر و نهی و حرام و حلال کردن بجز به امر الله سبحانه و تعالی، عمل نفرموده است و هرگز از غیب سخن نگفته بجز آنچه که از طرف الله صاحب جلال و برتری، بر وی وحی شده باشد، همانگونه که سبحانه و تعالی می فرماید: "اگر [پیامبر] بعضی سخنان را به ما می بست × دست راست او را می گرفتیم × سپس رگ دل او را قطع می کردیم" ^۲.

وقتی بر سنت اینگونه امر شده است و سنت نیز شامل کل احکام واجب، مندوب، حرام، مکروه و مباح می باشد بی دلیل نیست که بگوئیم: هرکس سنت صحیح و ثابت شده را رد کند، قرآن را رد کرده است.

۲- دین شامل منهج، راه، حکم و روش کلی می باشد و به خلاف آنچه شایع است فقط

^۱ - سنن ابی داود ۴۵۹۶ (مترجم).

^۲ - وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (الحاقة ۴۴-۴۶)، شمیر زنان عادی داشتند که دست راست اسیر را با دست چپ خود می گرفتند و سپس شمیر را بر گردن اسیر فرود می آوردند، و ((گرفتند دست راست او)) اشاره به همین مطلب دارد. (مترجم)

وسيله‌ی تقرب نمی‌باشد.

به شکلی کاملتر می‌توان گفت: رسول الله ﷺ به امر الله برای تمام شؤون زندگی قانون وضع فرموده است و این قوانین شامل امر و نهی و حکم می‌باشد و به طاعات و تقریبات مختص نمی‌گردد.

نافرمانی از احادیث رسول ﷺ در زمینه های خرید، فروش، تجارت، ازدواج، طلاق، قانونگذاری، سیاست و حدود همانند نافرمانی در مسائل عبادی مثل نماز، زکات، روزه، حج و ... می‌باشد.

۳- بر اساس دو مورد قبل اطاعت کردن مطلق، خاص رسول ﷺ می‌باشد و اطاعت از هیچ کس دیگری به این شکل مجاز نمی‌باشد، سخن هیچ کس در صورت معارضت با رسول پذیرفته نمی‌شود، خواه امام فقیهی باشد و یا فرماندهی سیاسی و یا متفکر و مصلح؛ و کسی که سخنی را بر سخن رسول الله ﷺ برگزیند دچار پلیدی و تعدی و ظلم شده و با اجماع امت، کتاب الله و احادیث رسول ﷺ مخالفت کرده است.

۴- این تبعیت کامل نمی‌شود مگر با تکمیل حب به ایشان همانگونه که صلی الله علیه و سلم فرموده است: **"ایمان کسی کسی کامل نمی‌شود تا اینکه مرا از خودش و پدر و مادر و فرزندان بیشتر دوست داشته باشد"**^۱، و چیزی که بر این حب کمک می‌کند: التزام همیشگی به اوامر ایشان و زیاد کردن طاعتش و برتری دادن سخنش بر تمامی سخنها می‌باشد، به شایستگی و صدق او را یاد کرده و در فراگیری سنت و سیرت او صلوات الله و سلامه علیه کوشا باشیم.

با کمال تاسف باید گفت این متابعت در میان جوامع اسلامی ضعیف شده است که سبب خاموشی حب رسول صلی الله علیه و سلم می‌شود و دارای دلایلی است که به شرح زیر می‌باشد:

• **اجازه دادن به تقلید:**

^۱ - صحیح بخاری ۱۴ و ۱۵، صحیح مسلم ۱۳۲ (مترجم).

بعد از تدوین فرعیات دین در مذاهب فقهی و فتوا دادن به عمل کردن به این فروعیات به شکل مطلق در همان مذهب و در نظر نگرفتن این مسئله که آیا این فتواها در فروعیات دین با حدیث صحیح موافق است یا خیر و در ادامه نیک دانستن تمامی این مسال فقهی ولو با وجود اختلاف و تناقض بین آنها، میل دادن هر شخصی به فتواهای همان مذهب و بی توجهی به دلیل خواستن برای هر مسئله از قرآن و سنت، باعث شده است که علم مسلمانان به کتاب الله سبحانه و تعالی و احادیث صحیح کم شود.

• فتوا دادن بدون علم و دلیل:

الف) بعد از فتوا دادن به اینکه تمامی فتاوی همه‌ی مذاهب صحیح می‌باشد؛ انسانهای فتنه زده اینگونه فتوا صادر می‌کنند که: هرکس در هر مسئله فقهی فقط به مذهبش رجوع کند و یا بدتر از آن، در بین فتاوی جستجو کرده و آسانترین آنرا بین مذاهب انتخاب می‌کنند و مردم را نیز بدان امر می‌کنند؛ از این توهین به دین باید در حذر بود که باعث نابودی آن باشد و مسلماً در این کتاب مجالی برای بحث در این فتاوی نمی‌باشد؛ بدتر از آن اینکه بعضی به همین هم راضی نشده و بر اساس قولی که از فلان عالم آمده فتوا می‌دهند! و القاصی و الدانی می‌دانند که علمای محدثین درباره‌ی ربا، شراب، لباس زنان و حقوق آنها و امر به معروف و نهی از منکر و ... فتاوی بسیار داده‌اند که اگر فتاوی باطل را جمع کنیم، کتابهایی تدوین می‌شود که با عمل به آنها اسلام به یکباره فاسد و ویران می‌شود.

ب) فتوا دادن به شکل باطل در امور شرعی ادامه یافته و به حدی می‌رسد که در مسائل عقیدتی و غیبی هم وارد می‌شود و البته و صد البته این فتاوی با گمان و شک می‌باشند^۱ و نتیجه آن این می‌شود که عده‌ی زیادی از احادیث صحیح وارد شده در امور اعتقادی زیادی را نفی می‌-

^۱ - طبق آیات و احادیث زیادی هیچ کس علم غیب ندارد مگر آنچه را که الله بر پیامبرانش نازل فرمود، برای این مسئله به یک آیه و یک حدیث اکتفا می‌کنیم: **وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ** (الانعام: ۵۹) **" نزد او کلیدهای عالم غیب وجود دارد و کسی آن را نمی‌داند بجز وی"** و پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز فرموده است که اگر کسی سخن غیبگو و یا کاهنی را تصدیق کند و یا بر زنی از راه دبر وارد شود، بر آنچه که بر محمد ﷺ نازل شده، کفر ورزیده است، مسند الامام احمد ۱۱۴۰ و ۹۶۴، شرح النووی ج ۵ ص ۵، عون المعبود ج ۱۰ ص ۳۳۴ و حاکم و آلبانی نیز آنرا صحیح دانسته‌اند. (مترجم)

کنند و با گمان و پندار و اجتهادشان در امور غیبی که اجتهاد پذیر نمی‌باشد خود را به آراء غیر مسلمانان نزدیک می‌کنند.

• سخت جلوه دادن تدریس قرآن و سنت:

همراه ترساندن و تحذیر از هر مکانی می‌شنویم: تعلیم قرآن و سنت و اخذ مسائل دینی از آن دو گمراهی می‌باشد^۱ و می‌گویند باید آیات و احادیث را با اقوال ائمه و فقهاء بسنجیم - مانند این است که معیار و اصل، سخن انسانها می‌باشد و نه کلام الله و رسولش - با این ترس و تحذیر اینگونه اشخاص، [طالب علم] از فهم درست کتاب و سنت بازمانده و دانسته و ندانسته دیگران را نیز از راه الله دور می‌کنند و آن راه را برای اهلش کج و نادرست جلوه می‌دهند؛ با این اعمال خود با کتاب الله مخالفت می‌کنند، کتابی که به طور قطع به دلیل [خواستن در مسائل شرعی] همراه با بصیرت امر می‌کند و از هر گونه تقلید و قبول منهج آباء و اجداد نهی می‌کند، این کار مخالفت با رسول صلی الله علیه و سلم نیز می‌باشد زیرا او به رساندن سخنانش به همان شکلی که آنها را گفته است، امر فرموده است: "الله را شاد می‌کند کسی که سخن مرا جمع کرده و بعد آنرا همانگونه که شنیده بیان می‌کند"^۲، و همچنین می‌فرماید: "از من ابلاغ کنید حتی به اندازه یک آیه"^۳.

• عمل نکردن به دین در مسائل زیادی از زندگی:

برای مسلمانی که اسلام را شناخته است پوشیده نیست که امروزه شریعت اسلامی از بسیاری مسائل زندگی دور شده است مثل مسائلی مانند حکم، سیاست، معاملات، حدود، تربیت، برخوردها و آداب عمومی؛ و علل آن نیز زیاد می‌باشد که می‌توان از تسلط کفار و نفوذ افکار، عادات و اعمال تقلیدیشان در سرزمینهای اسلامی نام برد؛ از دلایل دیگر، جمود در اجتهاد فقهی می‌باشد و علت این امر نیز باقی ماندن در فقهی است که در عصرهای پیشین توسط امامان وضع

^۱ به کتاب «تنزیة السنة و القرآن أن یكونا من اصول الضلال و الکفران» از قاضی أحمد بن حنبل آل بن علی رجوع شود.

^۲ - سنن الترمذی ۲۷۲۶ و ۲۷۲۷، سنن ابی داود ۳۶۶۱، صحیح ابن حبان ۶۶، سنن ابن ماجه ۲۳۷ و ۲۴۱ و ۳۱۳۰، مسند الامام احمد ۴۱۵۵ و ۱۳۰۵۸ و ۲۱۲۰۸ (مترجم).

^۳ - صحیح بخاری ۳۳۸۶، سنن الترمذی ۲۷۳۸، صحیح ابن حبان ۶۱۴۷، مسند الامام احمد ۶۴۷۰ و ۶۸۶۹ و ۶۹۸۷ (مترجم).

شده است، در حالیکه بعد از آنها حوادث و مسائل زیادی به علت گوناگونی و اختلاف در سیاست، اقتصاد و اجتماع صورت گرفته است، بنابراین گریزی جز ایجاد حرکت فقهی درباره مسائل نامبرده و توان حکم بر آنها و اعطای حرکتی صحیح به مسلمان با دینش با توجه به محیطی که در آن زندگی می کند، وجود ندارد؛ ولی این جمود در فقه و جدائی سلطه‌ی سیاسی از منهج اسلامی حرکت مسلمین را فلج کرده و آنها را بین مسائل مهمی که با آن سروکار دارند و مطالبی که در اختیار دارند حیران می کند، و نیز غلبه جریانات قوی که تجهیزات حاکمیتها و توجهات و مسائل ارتباط جمعی که در تسخیر سلطه‌ی سیاسی می باشند نیز مزید بر علت می شود، و از وجود تمامی این مسائل است که نور اسلام و شریعت خاموش شده و معنای حقیقی شهادت فرد مسلمان که همان اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلَ اللهِ، ناپیدا می شود.

منهج سلف برای فهم و عمل بهتر به اسلام، توجه خود را معطوف به ضایع کردن این مواردی می کند که بین انسانها و تبعیت از رسول ﷺ فاصله انداخته‌اند و از این رو دائماً به حرام بودن تقلید ندا می زند و بر هر مسلمانی واجب می کند برای هر جوابی دلیل از کتاب و سنت بخواهد، این سخن بدان معنی نیست که همه باید مجتهد شوند و فقط منظور این است که تبعیت باید از دلایلی باشد که حجیت آن در کتاب پرورگار و سنت رسولش به ثبت رسیده است؛ بدین وسیله صفوف امت اسلامی یکپارچه شده و به معرفت کتاب و سنت انس گرفته و روح علمی و مسامحه‌ی برادرانه برقرار می گردد؛ و به دلیل اینکه ترازو و میزان، قرآن و سنت است و نه سخن فتوا دهنده و محدث، گمراه کنندگان نمی توانند به راحتی آنان را گمراه کنند؛ با رجوع به کتاب و سنت شأن و منزلت رسول الله و بطبع، تبعیت از او بالا می رود.

وقتی مردم آموزش دیده و قولی را بدون دلیل و حجت قبول نکنند، زبان کسانی که به غیر علم فتوا می دهند کوتاه می شود؛ وقتی حکم با استناد به قرآن و سنت صادر شود، مردم از آنجا که این حکم سخن الله و فرستاده اش می باشد آن را حکم شارع دانسته و قبول می کنند.

با توجه به دو امر گذشته و دیگر امرها جاده و میدان جدیدی برای انسانها در یادگیری قرآن و سنت باز شده و حیات امت جان دوباره می گیرد، نور آن اشاعه پیدا کرده و معالم روبرویش واضح می گردد و اِنْ شَاءَ اللهُ هیچ کس نمی تواند مسلمانی را گمراه کرده و مانند چهارپایان بدنبال خود بکشد.

با زنده کردن فقه از کتاب و سنت، به این ترتیب می توانیم جریانات این عصر الحادی را در

حد خودش متوقف کنیم، زیرا ما مردم را در برابر تکلیفشان قرار می‌دهیم، و بر آنها سخن الله و رسولش را عرضه می‌کنیم نه سخن هر شخص دیگری، اگر آنها اطاعت کنند اسلام آورده‌اند، و اگر مخالفت و انکار کنند همانا کفر ورزیده‌اند، از این رو است که راهها واضح و آشکار می‌شود، و از این روشنائی هرکس که بخواهد، با دانسته‌ی خود، زنده می‌شود و هر کس که بخواهد با دانسته‌ی خود، هلاک می‌شود.

اصل سوم: تزکیه

تزکیه یکی از مهمترین اموری است که پیامبر صلی الله علیه و سلم برای آن برانگیخته شده است و حتی می توان گفت: غایت رسالت و هدف نهائی آن می باشد.

الله تعالی در مورد رسولش می فرماید: "اوست کسی که در میان درس ناخواندگان رسولی از خود آنان برانگیخت، آیاتش را برای آنان می خواند و آنان را تزکیه می دهد و به آنان کتاب و حکمت می آموزد و براستی که پیش از این در گمراهی آشکار بودند".^۱

و همچنین: "براستی که الله بر مومنان منت نهاد، آنگاه که در میان آنان، از خودشان رسولی برانگیخت که آیاتش را بر آنان می خواند و آنان را تزکیه می دهد و به آنان کتاب و حکمت می آموزد و بی گمان پیش از [آن] در گمراهی ای آشکار بودند".^۲

در این دو آیه الله از متنی که بر ما نهاده است سخن می گوید که اهم آن قرائت کلام الله بر زبان رسولش که از بزرگترین نعمتهاست و این نعمت بزرگی است که بر زبان بشری مثل ما سخن خود را قرائت فرموده است. و بعد از آن تزکیه نفس ما توسط رسولش با آنچه که بر وی وحی شده است و بر وی قرائت شده است، می باشد، بدین وسیله این امت از تاریکی ها، جهل و نادانی دور شده و این امر با تعلیم کتاب و حکمت صورت می گیرد؛ کتاب همان قرآن، و حکمت، علم سود دهنده می باشد؛ علمی که امور انسانی را به اصلش بر می گرداند؛ و از این رو سنت جزئی از حکمت است و کتاب نیز با همین حکمت نازل شده است.

سوالی پیش می آید: آن تزکیه ای که قبل از این به عنوان یکی از وظایف پیامبر صلی الله علیه و

سلم معرفی شد، چه می باشد؟

۱ - هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (الجمعة ۲).
۲ - لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (آل عمران ۱۶۴).

تزکیه‌ی نفس: تطهیر کردن، درمان کردن و پاک کردن آن از زشتیها می‌باشد؛ نفس تزکیه یافته همان نفس طیب و پاک و به دور از هر چیزی است که باعث ناپاکیش شود از قبیل: حيله گری، بدخواهی، حسادت، ظلم و پلیدی.

و این معنی از این قول عرب گرفته شده است، چنانچه گفته می‌شود: تزکیه کشاورزی منظور رشد کردن و بلند شدن و به ثمر رسیدن محصول می‌باشد، و یا عطر را بوی تزکیه یافته می‌نامند.

در این تزکیه الله بطور آشکار نفوس را جدا می‌کند بطوریکه می‌فرماید: **”قسم به نفس [انسان] و آنکه به آن سامان داد × پس به هر نفسی نافرمانی و پرهیزگاری‌اش را الهام کرد × کسی که آن را پاک کرد، رستگار شد × و کسی که آنرا فرومایه کرد، زیانکار شد“^۱.**

و نفس تزکیه یافته همان نفس طیب و طاهر و پاک می‌باشد.

الله تبارک و تعالی قسم یاد می‌کند که شرط فلاح و رستگاری، منوط به تزکیه نفس و پاک کردن آن می‌باشد تا آنجا که در سوره‌ی شمس این امر را الله بعد از ده قسم متوالی می‌آورد با توجه به اینکه در هیچ جای قرآن ده قسم بدنبال هم برای بیان حقیقی نیامده است بجز در این سوره که الله تعالی می‌فرماید: **”سوگند به خورشید و پرتو آن × و به ماه چون از پی [آن] در آید × و به روز چون آن را نمایان سازد × و به شب چون آن را فرو پوشاند × و به آسمان و به آن که آن را بنا کرد × و به زمین و به آنکه آن را بگسترده × و به نفس [انسان] و آنکه به آن سامان داد × پس به هر نفسی نافرمانی و پرهیزگاری‌اش را الهام کرد × کسی که آن را پاک کرد، رستگار شد × و کسی که آنرا فرومایه کرد، زیانکار شد“^۲.**

در آیات دیگر بیان می‌شود که کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر اینکه، تزکیه و تطیب و تطهیر نفس نماید همانگونه که الله می‌فرماید: **”و کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند، گروه گروه بسوی بهشت سوق داده می‌شوند تا هنگامیکه به [کنار] آن می‌رسند، در حالیکه درهائش گشوده شده است، نگهبانان به آنان می‌گویند: پاک بوده‌اید، در آن جاودانه گردید“^۳.**

^۱ - وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا × قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا (شمس ۷-۱۰).

^۲ - وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا * وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا × قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا (الشمس ۱-۱۰).

^۳ - وَسَيِّقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (الزمر ۷۳).

در این آیه سبب دخول به بهشت طیبه بودن نفس است که ثمره‌ی عبادت و غایت آن می‌باشد و همان تزکیه‌ای است که رسول صلوات الله و سلامه علیه برای آن مبعوث شده است.

با این بیان توجه خود را معطوف به دو حقیقت می‌کنیم:

اول: تزکیه یکی از مهمترین تلاشهای پیامبر ﷺ و نهایی از نهایتهای رسالتش می‌باشد و خواهیم دانست که آن نهایت رسالت و وجود انسانی می‌باشد.

دوم: آن تزکیه باعث ورود به بهشت است و صفتی است که موصوف به آن از اهل بهشت می‌باشد.

سوال دیگری پیش می‌آید: چه وسیله‌ای برای رسیدن به این نهایت، توسط الله سبحانه و تعالی مشروع گردیده و رسولش آنرا بیان فرموده است؟ و یا به معنی دیگر: چگونه نفس را تزکیه و پاک نماییم؟ و پیامبر ﷺ برای رسیدن به آن چه چیزی را مهیا ساخته است؟

برای رسیدن به جواب باید تمامی شرائع اسلام بطور کامل مورد بررسی قرار دهیم، از مسائل اعتقادی تا عبادی و معاملات، و ارتباط هر کدام را با تزکیه و تطهیر بیابیم، با این جستجو و تفحص خواهیم دید که تزکیه شامل اعمال خاصی از مجموعه اعمال و عقاید در دین نمی‌شود، بلکه تمامی شرائع اسلام و عقاید و آداب را در بر می‌گیرد و نهایت و غایت اعمال اسلام در تزکیه و تطهیر می‌باشد.

فهمیدیم که تزکیه همان طیب و پاک بودن و دور کردن از ناپاکی می‌باشد، پس توحید نیز تزکیه می‌باشد زیرا اعتراف و اقرار به اله واحد است که ربی بجز او نمی‌باشد و همین اعتراف و اقرار خود تزکیه است زیرا اعتراف به حق فضیلت، و انکار و لجاجت آن رذیلت می‌باشد و چه رذالتی بالاتر از آن؟

(برای هر صاحب خرد و عقلی، حقی بالاتر از الله، که آشکارتر و جلی‌تر از او چیزی وجود ندارد، نمی‌باشد و انکار الله، لجاجت با وی و شرک به او بزرگترین رذیلت و ناپاکی می‌باشد) و از

این رو است که الله می فرماید: **"جز این نیست که مشرکان نجس هستند"**^۱؛ و این از برای نجاست قلبها و نفوسشان می باشد که آمیخته به شرک، لجاجت و انکار صفات الله سبحانه و تعالی است؛ این نجاست از بدنهای آنها نیست چه بسا که عدهی زیادی از آنها ظاهرهای پاکیزه ای داشته باشند؛ ولی تا زمانی که به شرک و کفر گرایش دارند، نجاستی معنوی در نفس و احساس برای آنها خواهد بود.

عبادات چه مالی و یا بدنی کاری جز برای تزکیه نفس نمی باشد، توسط آنها قلب به سمت خالق سبحانه و تعالی محکم شده و پند می گیرد و این خود عامل تقوای قلب می شود؛ کسی که تقوا پیشه کند و از پرودگارش بترسد از محرمات دور می شود؛ محرماتی که پلید و ناپاک است و در مقابل آن فعل خیر قرار دارد که پاکی، نیکوکاری، برّ و عدل است.

از این رو نماز در راس همه ی اعمال خیر می باشد، زیرا پُرسودترین وسیله برای تحصیل تزکیه است، در روز و شب چندین بار تکرار شده و یاد الله در آن صورت گرفته و با اعمال ظاهری آن قلب متوجهی حقیقی به الله می شود؛ الله می فرماید: **"همانا نماز از فحشاء و افعال ناپسند نهی می کند"**^۲، و علت این امر تربیت دادن و اعظ و ارث بردن تقوا می باشد.

به همین دلیل امام اهل سنت احمد بن حنبل رحمه الله علیه اینگونه فتوا داده است که نماز در زمین غضبی باطل است که از مسائل بزرگ فقهی می باشد؛ ایشان اینگونه دیده اند که قیام نمازگزار، نشستن و ذکر گفتنش در زمین غضبی دلیلی بر کذب، دروغگوئی، افترا، و نجاست قلبش می باشد، زیرا اگر ذاکر حقیقی الله باشد از غضب کردن زمین دیگران خودداری کرده و آن را به صاحبش بر می گرداند.

دلیلی محکمتر این است که وقتی از رسول الله ﷺ در مورد زنی که روزها روزه می گیرد و شبها نماز می خواند در حالی که همسایگانش را آزار می دهد، سوال شد؟ فرمود: **"او از اهل جهنم است"**^۳ حکم در اینجا آشکار است، اگر آن زن نمازگزار و روزه گیر حقیقی بود از ناپاکترین ناپاکیها که آزار همسایه می باشد دوری می کرد.

همچنین در این مورد صلی الله علیه و سلم فرموده است: **"کسی که خود را از دروغ و بهتان دور**

^۱ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (التوبة ۲۸).

^۲ - اِنَّ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (العنكبوت ۴۵).

^۳ - شماره ۱۹۰ از الاحادیث الصحیحة شیخ آلبنی، بخاری در الادب المفرد، صحیح ابن حبان و حاکم و مسند الامام احمد (مترجم).

نکند و به آن عمل کند الله نیازی به ترک نوشیدنی و خوراکی از او ندارد" ^۱، کسی که مراعات [اطاعت] الله را کرده و با ترک غذا و نوشیدنی، روزه می‌گیرد در حالی که از ترس الله خود را از سخن عمل و باطل دور نمی‌کند، ادعایش بر خوف از خدا و تقوا باطل است و عبادت و روزه‌ی او میوه و ثمری نخواهد داشت.

بله برای ما مجاز نمی‌باشد که بین عبادت اسلام و میوه و ثمره و غایت آن جدائی بیاندازیم و اینگونه بپنداریم که هدف از عبادات فقط تقرب می‌باشد؛ الله سبحانه و تعالی دائماً عمل و ثمرش را به هم پیوند می‌دهد همانگونه که ذات عزوجل او در مورد روزه می‌فرماید: "روزه بر شما واجب شد همانگونه که بر نفرات قبل از شما واجب شده بود، [با عمل به آن] باشد که از متقیان گردید" ^۲، همچنین هدف عبادت را اینگونه بیان می‌فرماید: "ای انسانها پروردگاری که شما و نفرات قبل از شما را خلق کرده است عبادت کنید، باشد که از متقیان گردید" ^۳.

از این آیات فهمیده می‌شود که غایت و نهایت عبادت در کل تقوا می‌باشد و آمدن کلمه‌ی ((لَعَلَّ)) دال بر سوق دادن انسان به امید می‌باشد و می‌دانیم که الله نیازی به امید ندارد و هرچه را که بخواهد انجام می‌دهد، از این رو مقصود از امید، امید دادن به عبادت کننده است؛ مطلق نبودن این امید بدین دلیل است که اداء کننده‌ی عبادت الزاماً شخص با اخلاصی نیست و ممکن است مانند منافقین که در باطن کافر و لجاجت کارند، این طاعات و عبادات را بطور ظاهری انجام دهد. برداشت دیگری که از این آیات می‌شود کسی که عبادتش برای او تقوا حاصل نمی‌کند باید بداند که در عبادتش نیرنگ وجود دارد و آن عبادت باطل است.

از شوون عابدی که متقی و خداترس و نیکوکار است، تزکیه و پاکی می‌باشد که عبادت نیز برای همین وضع شده است و شخصی طیب و طاهر نمی‌شود بجز به طاعت و عبادت، که همان تزکیه می‌باشند؛ طاعت همان بخشش، منت و نعمت الله و اولین نقش دهنده به احسان و معروفات و اعترافات انسان می‌باشد و از این رو است که بجز به اطاعت امر الله و دوری از مناهیش تزکیه و پاکی صورت نمی‌گیرد.

^۱ - صحیح بخاری ۱۸۸۲ و ۵۹۱۸، سنن الترمذی ۷۰۲ سنن ابی داود ۲۳۶۳، صحیح ابن خریمة ۱۹۹۴، صحیح ابن حبان ۳۴۳۸، سنن ابن ماجه ۱۷۴۰ (مترجم).

^۲ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (البقرة ۱۸۳).

^۳ - يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (البقرة ۲۱).

و همانا در قرآن موارد زیادی با مضمون عبادت برای تحصیل تقوا ذکر شده است از جمله:
"ای صاحبان خرد، قصاص را برای شما سبب زندگانی قرار دادیم، باشد که متقی گردید"^۱
و "همانا این راه مستقیم من است پس از آن تبعیت کنید و راههای [دیگر] را تبعیت نکنید که
شما را از راه او جدا می کنند، [الله] اینگونه به شما پند داده است، بلکه از متقیان شوید"^۲.

بدین ترتیب متوجه معنی سوم تزکیه می شویم و آن اینگونه است که تمامی شرائع اسلام از توحید، عبادت، نماز، روزه، زکات، حج، بر به والدین، صله ارحام، دوری از فواحش و منکرات و معاملات که باعث عدل و احسان می باشد جز برای بوجود آمدن تزکیه به آنها عمل نمی شود؛ این اوامر و نواهی بعضی به ذاته سبب تزکیه شده و بعضی دیگر نتیجه و اثر تزکیه می باشند و غیر مستقیم به آن بر می گردند.

موردی که شک و شبه ای باقی نگذاشته و دلیلی محکم بر این موضوع می باشد سخن الله در مورد رسولش است که می فرماید: "هر آینه تو دارای اخلاق بزرگی هستی"^۳؛ که این خلق همان عمل به کتاب الله می باشد، کتابی که تزکیه نفس بطور کامل در آن بیان شده است؛ همانگونه که در صحیح بخاری داریم وقتی سعد بن هشام در مورد اخلاق پیامبر صلی الله علیه و سلم از عایشه رضی الله عنها سوال کرد، او گفت: "اخلاق او قرآن بود"^۴.

و پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز فرموده است: "من فقط برای این برانگیخته شده ام تا اخلاق صالح را کامل کنم"^۵، پیامبر صلی الله علیه و سلم با این سخن خود کل رسالت اسلام را برای تزکیه و تطهیر نفس بیان می فرماید.

بعد از آنکه فهمیدیم که اسلام دین تزکیه و تطهیر است و پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز جز برای آن برانگیخته نشده است، لازم است بدانیم که او صلی الله علیه و سلم این تزکیه را چه بصورت منهج و چه بصورت عمل بطور کامل به اتمام رسانده است، زیرا دین و نعمت الله بطور کامل بیان شده

۱ - وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (البقرة ۱۷۹).

۲ - وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (الانعام ۱۵۳).

۳ - وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٍ (القلم ۴).

۴ - صحیح مسلم ۱۶۸۹، سنن ابی داود ۱۳۴۲، صحیح ابن خریمة ۱۱۲۷، صحیح ابن حبان ۲۵۲۶، مسند الامام احمد ۲۳۸۷۶ و ۲۴۲۰۸ و

۲۴۹۰۴ و ۲۵۴۱۶ (مترجم)

۵ - شماره ۴۵ از الاحادیث الصحیحة شیخ آل بانی، بخاری در الادب المفرد، سعد در الطبقات، حاکم و احمد و ابن عساکر.

است، همانگونه که می‌فرماید: **«امروز دین شما را برایتان کامل کردیم و نعمت خود را بر شما تمام کردیم و برای شما از دین اسلام راضی شدیم»**^۱ و معنی آن این است که مانند شؤون تقرب، هیچگونه امر ساختگی نباید در آن رسوخ کند؛ و وارد شدن موارد ساختگی در دین باعث فساد و انحلال آن شده و نزد الله سبحانه و تعالی قبول و پذیرفته نمی‌شود.

مسلمای دیده‌اید که وقتی این درب [بدعت و از خود ساختن] برای مسلمین باز می‌شود، چگونه شر سرکش و بلای عظیم داخل دین شده، و مناهج اصلاح نفس و تربیت، تحت عنوان تصوف حول دین با انواع بلایا بدون حد و حصر جمع می‌شوند؛ در حوزه‌ی تربیت، اخلاق و تعبد، فساد شیوع پیدا کرده و رسومی به دین اضافه شده و اعتقاد فاسد می‌گردد و از شرع جز نامی باقی نمی‌ماند؛ باب خرافات، خزعبلات و اباطیل باز شده و در پی آن شرک و عبادت غیر الله سبحانه و تعالی، حادث می‌شود؛ در پس آن فلسفه‌های هلاک کننده مانند وحدت وجود، حلول و ... که از عقاید هندو و دیگر کافرین گرفته شده است، پدیدار می‌گردد؛ این مسئله ادامه یافته تا جائی که تکلیف را از خود ساقط می‌کنند و از اعتقاد به قدر سوء استفاده کرده و آنرا مطلق جلوه می‌دهند و با اعتقاد به این مطلق بودن، اطاعت کننده و نافرمان [از اوامر الهی] را بطور یکسان ارزش گذاری می‌کنند و چه بسا که نافرمان را بیشتر ارج نهند...؛ (بحمد الله بطور کامل در کتابی به نام «الفکر الصوفی فی ضوء الکتاب و السنة» آنرا بطور کامل باز کرده‌ام.

در برابر این فکر صوفی، جمود فقهی وجود دارد؛ کسانی که هدف از سخن را نص آن دانسته و فقط به ظواهر بسنده کرده و معنائی در وراء آن نمی‌بینند؛ و در نتیجه‌ی آن احکام قرآن و سنت در قالبهای ساخته شده بدست بشر قرار گرفته و مانند قانونگذاری بشری با آن برخورد می‌شود اینگونه افراد با منبع اصیل قرآن و سنت مانند قالبهای کلامی بشری از سر تعامل درآمده و احساس روحانی و تقدس را نسبت به آنها از دست می‌دهند؛ آنگونه که شایسته‌ی تعامل با کلام الله و کلام رسولش ﷺ می‌باشد، رفتار نمی‌کنند؛ در نتیجه‌ی دید در آن قالبها، گرفتار حیل شرعی (کلاه شرعی) شده و در معاملات خیلی موارد [حرام را] حلال می‌کنند؛ ظاهر قراردادها شرعی ولی باطنش حرام می‌باشد که از این قبیل می‌توان به این موارد اشاره کرد: تجارت «عینة»، گرفتن «محل»، ربا خوردن به اسم تجارت و زنا با کسی بدون اجازه ولی و شهادت گرفتن از دیگران تحت عنوان «هبة».

^۱ - ... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا... (المائدة ۳).

در بین مردم تبعیت از نظرهای شخصی انتشار یافته و هر سخنی به مجرد اینکه از فلان عالم یا فلان شیخ صادر شده، حجتی در دین می شود، بدین وسیله موانع برداشته و ارکان اخلاق و تزکیه-ای که دین اسلام برای آن آمده ویران می شود.

منهج سلفی در دید کلی بین دو منهج شرح داده قبلی (تصوف و فقه ظاهری) می باشد؛ منهج سلفی، تزکیه را فقط با دین الله سبحانه و تعالی و غایتی برای فرد مسلمان می داند و بسوی آن حرکت می کند و وسایل آن را فقط آنگونه که قرآن و سنت بیان فرموده، بکار می گیرد؛ روش تزکیه‌ای بجز آنچه در آن دو آمده وجود ندارد و تزکیه فقط توسط آن دو امکان پذیر است؛ به همین دلیل منهج سلفی، تمامی اجتهادات عبادی و سیر و سلوکی را که بصورت بدعت در تصوف وجود دارد، باطل می داند؛ اعمال باطلی مثل: عزلت جستن در خانقاه و مقابر، سر کردن با روزی باری به هر جهت، گوشه گیری در زمانهای معین، ترک نظافت و پاکیزگی، صحبت نکردن با دیگران، نشستن زیر نور خورشید و همچنین آزار رساندن به نفس بدون امر شرع، خواندن اذکار ساختگی، رقص و غنا و سماع شیطانی که همه از ملزومات طریقت صوفی می باشد.

منهج سلفی سعی و کوشش آنها را هر چند که نامش را فتوح و کشف نام گذارند، باطل می داند که چیزی جز وسوسه‌های شیطانی و افکار فلسفی الحادی نمی باشد؛ در کتابی که پیش از این نام بردیم تمامی این مسائل عجیب را باز کرده‌ایم که در صورت تمایل می توانید به آن رجوع کنید.

منهج سلفی همچنین ظاهریون و قشریون را نیز باطل می داند کسانی که در نص گرفتار شده‌اند و اهداف و غایات مسائل را فراموش کرده‌اند؛ فقه نادرستی دارند که هر قول و سخنی را در دین هر چند که دلیلی هم برای آن وجود نداشته باشد حجت می دانند؛ نتیجه این دید حلال شدن محرمات، فساد مناہج اصلاحی، تاریکی قلب و درون و از بین رفتن نور آسمانی - کتاب الله و سنت رسولش صلی الله علیه و سلم -، می باشد.

منهج سلفی برای اصلاح، تربیت، سلوک و تزکیه کسی را اسوهی برتر نمی داند بجز رسول الله صلی الله علیه و سلم، زیرا او دارای پاکترین نفس بشری و بالاترین مقام انسانی و بهترین مردم در اخلاق بود و سلیم ترین راه و منهج نیز در اختیار وی بود و صلی الله علیه و سلم می فرماید: "آگاه

ترین شما به الله و با تقواترین شما در برابر الله ، من می باشم^۱ ، به همین دلیل است که منهج سلفی سنت و خلق رسول الله ﷺ را بعد از کلام الله، اساس تزکیه، تطهیر و تبعیت قرار می دهد.

بعد از پیامبر ﷺ، صحابه و رجال صدر اسلام که قرآن و سنت آنها را در قول، عمل، خلق و اسوه- ای برای تزکیه تعریف می کند به عنوان سر لوحه انتخاب می کنند ؛ کسانی که مثالی برای زنده کردن تزکیه نفس و پاکی بودند؛ هیچ قومی با آنها قابل مقایسه نیست و آنها خیر القرون و پر برکت ترین امت برای اسلام بودند؛ بعد از صحابه کسانی بودند که از صحابه به نیکی تبعیت می کردند که همان تابعین بودند و بعد از آنها اسوه، علمای عامل هر زمان هستند که منهج سلفی شرح داده شده در قبل، توسط همگی آنها به ثمر نشست؛ علمائی که بعد از صحابه و تابعین منهج کتاب و سنت را در توحید، اتباع و تزکیه تبعیت کرده و هیچگاه گرفتار شرک جلی و تاویل باطل و گمراهی سلوکی و اباطیل تصوف نشده اند.

قید و بند تزکیه در منهج سلفی بدین ترتیب است: یک مثال حقیقی و نه صرفاً ظاهری از کلام الله و رسولش می باشد؛ مثال حقیقی به این معنی که هم باطنی و هم ظاهری، واقعی و غیر ساختگی است، ایمانی و بدون نفاق می باشد، همراه پاکی و طهارت است و از خبائث و ناپاکیها دوری می کند و طیب باید باشد به شکلی که ملائکه به شخصی که بر این منهج حرکت می کنند، روز قیامت بگویند: **"پاک بوده اید، در آن جاودانه گردید"**^۲، از الله می خواهیم که ما را در کنار آن نیکان صالح قرار دهد.

^۱ - این احادیث نیز در تائید این مسئله می باشند: صحیح بخاری ۷۲۰۲ ، صحیح مسلم ۲۸۹۶ ، مسند الامام احمد ۲۳۲۹۷ و ۳۴۹۶. (مترجم)

^۲ - طِبْتُمْ فَأَدْخُلُوهَا خَالِدِينَ (الزمر ۷۳).

اهداف دعوت سلفی

دعوت سلفی همانطور که در قبل هم گفته بودیم، دعوت به شعبه‌ای از شعب ایمان و گوشه ای از مسائل اسلام نمی‌باشد و آن یک دعوت اصلاح اجتماعی و یا یک حزب خاص نمی‌باشد، بلکه فقط دعوت به اسلام می‌باشد؛ اسلام به تمام معنای تمام کلمه: عزت، سروری، اصلاح، عدل و رستگاری در دنیا و آخرت.

اسلام دین الله برای تمام جهانیان است و هرگز برای کشوری خاص و طایفه یا نژادی واحد نمی‌باشد، بلکه برای همه‌ی اهل کره خاکی و تمامی انسانها است؛ بطبع دعوت سلفی نیز برای کشوری خاص و طایفه ای جدا شده نمی‌باشد و آن همانگونه که بیان کردیم، منهجی منظم برای فهم اسلام و عمل به آن می‌باشد.

به قضیه‌ی قبلی بر می‌گردیم: همانا اهداف دعوت سلفی همان اهداف دعوت اسلامی می‌باشد و هرگز به معنی حزبی دینی برای عصری خاص و یا حزب سیاسی و یا ... نمی‌باشد و در واقع همان منهج دعوت و راهی برای فهم اسلام و عمل به آن می‌باشد؛ و اما اهداف دعوت سلفی که همان دعوت اسلامی است:

اولاً: ایجاد مسلمان حقیقی:

اسلام در اولین گام ساخت فرد مسلمان را در برنامه خود دارد؛ ممکن است پرسیده شود جمله‌ی سابق از کجا آمده است؟ این همان سخن الله است که فرموده است: **"تا زیر نظر من پرورش یابی"**؛ ساخت یک مرد مهمترین مسئله در دعوت اسلامی می‌باشد، مرد به معنای مردانگی کامل، و انسان بفهوم کامل انسانی ... و همچنین زن مسلمان به معنا و مفهوم صحیح آن؛ مرد و زن مسلمان حقیقی دارای شرایطی می‌باشند که همان: توحید، تبعیت و تزکیه است؛ مسلمان حقیقی به وحدانیت الله، شهادت می‌دهد، اوامر پروردگارش را اطاعت و تا حد توان از نواهایش دوری می‌کند، بوسیله‌ی دین نفسش را بر حسب تکلفش تزکیه می‌دهد؛ و منهج این تربیت همان منهج دعوت سلفی است که آن را **((اصول اساسی در دعوت سلفی))** نامیدیم.

^۱ - أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِفِهِ فِي أَيْمٍ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَالْقَبْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِّنِّي وَتُصْنَعُ عَلَيَّ عَيْنِي (طه ۳۹).

وقتی صحبت از مسلمان حقیقی می شود بدین معناست که می خواهیم کفهای روی آب که از روی باطل و بهتان خود را به اسلام نسبت می دهند و مسلمان بمفهوم صحیح و شرح داده شده در قبل، را از یکدیگر جدا کنیم؛ آن منسوبین به اسلام که برای شرک در سخن و اعتقادشان اهمیت می ورزند و آیات الله را تبدیل و تحریف کرده و با چیزی غیر از شرع الله حکم صادر می کنند، با سنت رسول دشمنی کرده و به آن ریشخند می زنند؛ هرگز جایز نمی باشد حکم مسلمانی به یکی از آنها داده شود؛ و این مسائل را بحمد الله در کتاب خود «المحد الفاصل بین الکفر و الایمان» به شکلی کامل و آسان بیان کرده ایم.

اهم مسائل در دعوت سلفی بعد از بیان مفهوم حقیقی اسلام، تعلیم و تربیت و انسان سازی می- باشد، اهمیت این مسئله بقدری است که صلی الله علیه و سلم فرموده است: **«قسم به الله! اگر الله شخصی از آنها بوسیله‌ی تو هدایت کند از خیل شتران قرمز برای تو بهتر است»**^۱؛ هدایت شخصی واحد به اسلام نعمتی کبیر و عملی بزرگ است؛ حال آن فرد، سرور باشد یا غلام، فقیر باشد یا غنی، ضعیف باشد یا قوی؛ همین قدر باید برای ما کافی باشد که وقتی رسول الله صلی الله علیه و سلم رویش را از عبد الله بن ام مکتوم به سمت بزرگی از بزرگان قریش برگرداند و عرصه را بر عبدالله تنگ فرمود و با بی توجهی به این مسئله که عبدالله برای طلب هدایت به سمت ایشان رفته است، به دعوت بزرگی از قریش مشغول شد، الله وی را نکوهش کرد.

ذات تعالی می فرماید: **«رو ترش کرد و عراض نمود × بدلیل اینکه نابینا نزد او آمد × چه چیز به تو خبر داد، چه بسا او پاک می شد × و پند می شنید و آن پند به او فایده می رساند»**^۲؛ در این آیات الله عزوجل مرد کور -عبد الله ام مکتوم- را معرفی می فرماید؛ سپس می فرماید: **«و اما کسی که توانگر است × و تو بسوی او رو می آوری»**^۳، شرح مرد قریشی می باشد که خودش را از دعوت بسوی الله بی نیاز می پنداشت و پیامبر توجه خود را معطوف او کرده بود؛ الله فرمود: **«و اگر هم [او] پاک نشود زیانی نمی بینی»**^۴، بدین معنی که ضرری به تو نمی رسد اگر آن مستکبر و مستغنی را رها

^۱ - شتران قرمز در آن زمان اشاره به ثروت فراوان داشت، تا جائیکه در شرح آن گفته اند: از دنیا و آنچه که در آن است. صحیح بخاری ۲۹۵۲ و ۳۶۱۹ و ۴۱۱۷، صحیح مسلم ۶۱۷۶، مسند الامام احمد ۲۲۴۴۱، صحیح ابن حبان ۶۸۱۶ (مترجم).

^۲ - عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يُزَيِّجِي * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى (عبس ۱-۴)

^۳ - أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (عبس ۵-۶)

^۴ - وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَيِّجِي (عبس ۷)

می کردی؛ و بعد از آن فرمود: "اما کسی که شتابان به نزد [تو] آمد × و او [از الله] بیمناک بود × پس تو از او غفلت کردی"، این گونه مباش و از کسی که از روی ترس از الله و طلب رضایتش به سمت تو می آید غافل مباش.

این آیات به ما می فهماند مهمترین مسئله در دعوت سلفی همان هدف پروردگار جل و علا می- باشد که اعطای هدایت است، تا کسانی که الله به آنها توفیق داده، هدایت یابند و قلبشان برای اسلام گشاده گردد، حال هر کجا بوده و هر منسبی داشته باشند.

ثانیاً: به وجود آمدن اجتماعی از مسلمین بطوریه بین آنها کلمة الله هی العلیا و کلمة الذین کفرو السفلی برقرار گردد:

هدف دوم در دعوت سلفی ایجاد اجتماعی از مسلمین است که خشتهای الفت بین آنها بر اساس عقیده و منهج اسلام به هم آمیخته باشد؛ الله احکامی را در معاملات، سیاستهای کلی و صدور فرامین در دین قرار داده است، که به هیچ وجه بدون تشکیل اجتماعی ملتزم و گردن نهاده به دین الله، قابل انجام نمی باشند.

مسلمان به معنای حقیقی آن به آرامش، راحتی و طمانینه نمی رسد مگر در سایه‌ی اجتماعی از مسلمین که به شرع الله حکم کنند و حرامهای او را بزرگ شمرده و شعائرش را زنده نگه دارند. با این وجود کفار بر سرزمینهای اسلامی چیره شده و کفر، نظام و شعائرشان را بجای شریعت و نظام اسلامی تزریق کرده‌اند؛ مسلمانان در تمام سرزمین هایشان از این بلا می نالند و با قلبی سرشار از شوق، سوز و گداز آرزو می کنند در زیر سایه‌ی نظام اسلامی صحیح قرار بگیرند؛ نظامی که بین رئیس و مرئوس آن محبت اشاعه پیدا کرده و ظلم و تاریکیها از بین رفته، و جان و اموال مردم در امنیت باشد، و محبت، ایثار و اخلاص به حد اعلای خود رسیده و عزت و سروری گذشته‌ی مسلمانان دوباره برگردد و بوسیله‌ی آن عزت، ظلم و بی عدالتی و فتنه هائی که در اکثر بلاد مسلمین وجود دارند، محو گردند.

ولی مناهجی که در این جهت حرکت می کنند انشعاب پیدا کرده و پراکنده شده‌اند و هر منهجی حرکت خود را فقط بسوی هدفی واحد قرار داده است بدون اینکه از عواقب هولناک این کار خود مطلع باشد؛ از این مسائل هولناک که بدون قید بند می باشند: ارتداد دست جمعی ملت‌های مسلمان

۱- وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى * وَهُوَ يَخْشَى * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (عبس ۸-۱۰)

است که بعد از تزریقات خطرناکی است که عقول فرزندان مسلمین را بیمار می کند و از طرق فرهنگی منافی اسلام صورت می گیرد؛ عاملی که به این تزریق کمک می کند، در اختیار بودن وسائل ارتباط جمعی در دست غیر مسلمانان و پیروان مناهجی تعلیمی است که از استعمار خط می گیرند؛ در این مورد می گوئیم: پویندگان مناهج اصلاح و دعوی اسلامی قادر نخواهند بود تا در طی یک روز و یا یک شب و با کوشش صد یا دویست و یا حتی هزار و دوهزار نفر، یک مجتمع تنومند و قوی اسلامی ایجاد کنند، بلکه جهاد و صبر طولانی و صرف زمان سالهای متمادی در تربیت و تعلیم و نشر اسلام واقعی و همکاری کامل بین تمامی حوزه های دعوت بسوی الله که بر پایه ی اصول اساسی دعوت سلفی مشروح در قبل هستند، احتیاج است.

عاملی که باعث تحریک نشدن به مناهج اشاره شده در قبل می شود: تصویری از تشکیل اجتماع و حاکمیت اسلامی است که آنها دارند بطور مثال آنها حکومت عثمانی را برای خود الگو نمی گیرند و حتی به حاکمیت عباسی و امویین نیز راضی نمی شوند و فقط خلافت راشدین مثل ابوبکر و عمر را می خواهند؛ این تصور به ذاته نیک و پسندیده است ولی آن کسانی که به بلاغت از تشکیل حاکمیت اسلامی سخن می گویند و به گمان خود دعوت دهنده ی به آن می باشند، به اخلاق و اعمال و علمی که آنها را از اهل آن مجتمع عظیم می گرداند، زینده نیستند؛ فضیلتی که توسط آن مسئول اقامه ی حاکمیت اسلامی می گردند و برعکس دارای حب نفس و شح آن، ترس، استبداد، تعصب در مقابل فکر مخالف و مجادله کردن با دلیل باطل، می باشند، که این امراض در عده ی زیادی از آنها دیده می شود و بزرگی این امراض بیشتر از حدی است که در این مجال بگنجد؛ مسئله مهم این است: آن بردبارانی که به حاکمیت اسلامی کسانی که با بلاغت درباره آن سخن می گویند اعتقاد دارند، به اندازه ی فاصله ی مشرق تا مغرب از هدفی که به آن دعوت می دهند دور می باشند و به علت عجله و جهل فزیح در اجرای امور حول خودشان، قوت آنها از بین رفته و کوشش عاملین همراهشان بر باد می گردد.

علت دور شدن این مناهج از اهدافشان نداشتن اصول صحیح در فهم و عملشان به اسلام، می باشد.

وجود اجتهاد فردی که هرگز بر اصول واحدی - که متضمن حیات امت اسلام است - قرار ندارد، باعث پراکندگی و گسستگی و ناامیدی می گردد؛ همانا جمعیت های زیادی تشکیل شده اند و نفرات زیادی را حول خود جمع کرده اند ولی به سرعت پراکنده و متلاشی شده و وحدت خود را از دست

داده‌اند؛ زیرا اصول فهم عقیده و قانونگذاری و عمل به اسلام در بین آنها واضح و مرزبندی نبوده است.

ولی منهج سلفی تمامی این مسائل را در نظر گرفته و پایه و اساس خود را بر اصول ثابت شده از فهم کتاب و سنت و وحدت کلمه و رسیدن به حق بنا گذاشته است و افراد خود را موافق اصول اساسی بیان شده و بطوری سالم تربیت می‌کند؛ اصولی اساسی که بر توحید، تبعیت و تزکیه دلالت دارد در عین حال عالم اسلامی حاضر و تمام عقوبات عظیمی که در پا گرفتن کامل اسلام زیر سایه‌ی حاکمیت اسلامی کامل، وجود دارد را زیر نظر می‌گیرد؛ در حد استطاعت دست به اصلاح می‌زند و حرکت عاملین اسلامی را به آنچه امکان پذیر است، یکسو می‌کند؛ پادشاهی تمامش در دست الله می‌باشد: "بگو بار الها! [ای] مالک پادشاهی، پادشاهی را به هر که بخواهی می‌دهی و از هر که بخواهی باز می‌گیری و هر که را بخواهی عزت می‌دهی و هر که را بخواهی ذلیل می‌کنی، خیر به دست تو است [و] همانا بر هر کاری توانائی".^۱

ثالثاً: اقامه‌ی حجت الله:

یکی از اهداف بعثت پیامبران انذار کافرین و معاندین بود تا اینکه برای آنها در روز قیامت عذری باقی نماند؛ همانگونه که الله می‌فرماید: "ما چنانچه به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم و [چنانچه] به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [او] و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی کردیم به تو [نیز] وحی کرده‌ایم و به داود زبور را عطا کردیم x و رسولانی [فرستادیم] که پیش از این داستان آنان را بر تو باز گفتیم و رسولانی که حکایت آنان را بر تو بازگو نکرده‌ایم و الله [بی‌واسطه] با موسی سخن گفت x رسولانی مژده آور و بیم دهنده تا برای مردم پس از [ارسال] رسولان بر الله حجتی [در میان] نباشد و با الله عزت و با حکمت است"^۲؛ و تبعیت از این پیامبران که این امر مهم را برپا داشتند و به دیدار پروردگارشان رفتند لازم است؛ این تبعیت همان

۱ - قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران ۲۶).

۲ - إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا * وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا * رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (النساء ۱۶۳ تا ۱۶۵)

بشارت دادن انسانها به بهشت و ترساندن آنها از جهنم می‌باشد و نتیجه آن این است که روز قیامت در مقابل الله برای این معاندین حجتی باقی نمی‌ماند، همانگونه که الله می‌فرماید: **"بگو: این راه من است و من با بصیرت [و بینش] بسوی الله دعوت می‌دهم و پیروان [من نیز چنین می‌کنند] و الله پاک است و من از مشرکان نمی‌باشم"**؛^۱ تبعیت از رسول صلی الله علیه و سلم جانشینی وی در کارهای مهم می‌باشد - بجز نبوت و رسالت - مانند: جهاد با کافرین، اجرای احکام الله و دعوت به سمتش، تبشیر و تنذیر نیز می‌باشد که بجز آنها از دیگر مسائل واجب در تبعیت از انبیاء و مرسلین می‌توان از باقی ماندن در منهجشان یاد کرد.

دعوت شده به اسلام اگر اجابت کند و هدایت شود، هدف اول دعوت محقق می‌گردد در حالی که توامان هدف سوم نیز صورت گرفته است و باید در نظر داشت که ما علت هدایت وی نیستیم و فقط حجت را بر او تمام کرده‌ایم تا برای او نزد الله تبارک و تعالی عذری باقی نماند؛ در این باره الله تعالی می‌فرماید: **"هدایت آنها بر تو نیست ولی الله هر که را بخواهد هدایت می‌کند"**،^۲ و همچنین: **"بجز ابلاغ چیزی بر تو نیست"**،^۳ و: **"تو فقط ترساننده هستی"**،^۴ و دانسته‌ای ما از این مطلب این است که فقط دعوت بر ما تکلیف شده است و هدایت فعل الله سبحانه و تعالی می‌باشد و خود الله است که هدایت را برای هر کدام از بندگانش که بخواهد به شکل توفیقی و احسان به جریان می‌اندازد؛ از الله می‌خواهیم: ما را از کسانی قرار دهد که خیر را به دستان آنها جاری می‌کند و اوست شنوای دانا.

این هدف از اهداف دعوت بطور خلاصه اینگونه بیان می‌گردد که اگر دعوت کننده بسوی الله موفق نشد و دعوت شده، بسوی الله تبارک و تعالی هدایت نشد نباید دعوت کننده اینگونه تصور کند که عمل و دعوتش بیهوده بوده است بلکه واجبی از حق را ادا کرده است که همان اقامه‌ی حجت برای الله می‌باشد و آن شخص دعوت شده‌ی معاند را روز قیامت در برابر پروردگارش بدون عذر

۱ - قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (یوسف ۱۰۸).

۲ - لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (البقرة ۲۷۲)

۳ - فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ (الشورى ۴۸)

۴ - إِمَّا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَّحْشَاهَا (النازعات ۴۵)

گذاشته است.

اقامه‌ی حجت اصل اسلام است که با شهادتینی که در ارکان دین گنجیده است شروع می‌شود و البته کسی که شهادتین بر زبان جاری کند و بپندارد بدون نماز در قیامت از نجات یافتگان است باید درباره‌ی این [کار غلط] وی اقامه‌ی حجت با قرآن و احادیث صورت گیرد؛ اقامه حجت نه تنها در ارکان دین صورت می‌گیرد بلکه باید در واجبات و حرامهای عمومی هم صورت گیرد.

و اما در مورد اقامه‌ی حجت با مسلمان معاند - در شان یک مسلمان نیست که در ترک واجب و فعل حرام عناد ورزد- این کار عملی واجب است و جزء دعوت بسوی دین الله تبارک و تعالی محسوب می‌شود؛ و این مسئله نیز خاص دعوت سلفی است که همه‌ی اصول اسلام و فروعاتش و آداب و مستحباتش را در دستور کار خود قرار می‌دهد؛ بدین صورت که عمل بطور کامل و در هر زمان به زیر سایه‌ی اسلام می‌رود؛ کوتاهی در عمل به سنت موجب کوتاهی در عمل به واجب می‌شود و کوتاهی در عمل به واجب شخص را به کوتاهی و نقصان در توحید، سوق می‌دهد و ...؛ بدین جهت است که حفاظت شریعت اسلامی بطور کامل و با علم و آگاهی یکی از غایتهای منهج سلفی در فهم اسلام و عمل به آن می‌باشد.

در همین راستا در منهج سلفی در توضیح سنتهای فراموش شده یا بیان واجبی کوتاهی نمی‌گردد زیرا ما این فرعیات را نشأت گرفته از اصلی، اصیل می‌دانیم و آن همان عرضه‌ی دائمی اسلام به شکلی کامل و پاک در همه‌ی عرصه‌های تاریخ می‌باشد تا شخصیت فرد مسلمان واضح و آشکار و جدا شده از دیگران باشد و این عمل ادامه می‌یابد تا زمانی که زمین و آنچه در آن است به سمت الله برگشته [و قیامت بر پا شود].

ولی کسانی که از مناهج دیگر تبعیت می‌کنند، هدف خود را بر گوشه‌ای از اسلام معطوف کرده و در بقیه آن اهمال می‌ورزند، خود را محدود به آن قسمت دین کرده و دیگران را نیز به آن تحریک می‌کنند و این کارهای آنها دلیلی ندارد بجز نداشتن شناخت کافی از حقیقت دین؛ ترک قسمت، گوشه و یا بخشی از دین نتیجه‌ای نخواهد داشت جز عداوت و دشمنی، همانگونه که الله می‌فرماید:

”و از کسانی که گفتند: ما نصری (مسیحی) هستیم، از آنان پیمان گرفتیم، آنگاه بخشی از آنچه را که به آن پند داده شدند، فراموش کردند. پس بین آنها تا روز قیامت دشمنی و کینه افکندیم و الله آنان را به

آنچه می‌کردند، خبر خواهد داد^۱، در این مورد الله به ایمان یهود عیب وارد می‌فرماید که چرا به بعضی از کتاب ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر می‌ورزند که کفر آنها چیزی نیست جز ترک کردن عمل به قسمتی از کتاب؛ مسلماً این مسئله در مورد مسلمانانی که قسمتی از آنچه الله نازل فرموده و یا پیامبر صلی الله علیه و سلم آنرا واجب دانسته است، فراموش کنند نیز مصداق پیدا می‌کند.

ولی دعوت سلفی، دعوت به تمامی ارکان اسلام و مناهجش می‌باشد، کما آنکه الله می‌فرماید: " ای اهل ایمان بطور کامل به اسلام درآئید و از راههای شیطان تبعیت نکنید، همانا او بر شما دشمنی آشکار است"^۲؛ و عمل به بخشی از شریعت و ترک قسمتی دیگر که تبعیت از خطوات شیطان می‌باشد، مسئله‌ای است که بسیاری از فعالان حرکت های اسلامی به آن گرفتارند، واجباتی را ترک کرده و مرتکب بسیاری از محرمات می‌شوند و بهانه آنها این است که در دعوت مصلحت اندیشی می‌کنند و ...

خلاصه: اقامه‌ی حجت بیان همیشگی اصول اسلام و فروعاتش می‌باشد، بدین صورت که حقی پوشیده نماند و عذر همه بر طرف گردد و عدولی از فعل واجب و ترک حرام باقی نماند.

رابعاً: عذر آوردن نزد الله با اداء امانت:

دعوت بسوی الله تبارک و تعالی یک واجب حتمی در اسلام است، و امانتی بر گردن هر مسلمانی می‌باشد که به او علمی رسیده و الله نیز در نشر و ابلاغ به او قدرت داده است؛ برای این مسئله دلایل بسیاری وجود دارد که یکی از آنها قول الله تعالی می‌باشد که: " شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است، [که] به کار شایسته فرمان می‌دهید و از کار ناشایست باز می‌دارید"^۳ و این معنی را در بر دارد که تا زمانی که مسلمانان به این دستور الله عمل نکنند بهترین امتها نخواهند بود؛ دلیل دیگر اینکه الله تعالی می‌فرماید: " امتی باشید که به خیر دعوت می‌دهد و به امر شایسته فرمان

۱ - وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (المائدة ۱۴)

۲ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (البقرة ۲۰۸)

۳ - كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (آل عمران ۱۱۰)

می‌دهد و از کار ناشایست باز می‌دارد"، و نقش کلمه ((منکم)) در این آیه بدء می‌باشد و دال بر تبعیض ندارد و بدین معنی است که امتی دعوت کننده بسوی خیر باشید، همانگونه که در کلام عرب داریم: لیکن منکم رجل صالح، بدین معنی که مردی صالح باش؛ از دلایل دیگر سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌باشد که فرموده است: "هر کدام از شما منکری را دید با دستش آنرا بر طرف کند و اگر نتوانست با زبانش و [باز هم] اگر نتوانست در قلبش آنرا زشت بدارد که این آخرین ذره‌ی ایمان است"؛^۲ و البته که دلایل زیاد و غیر قابل شمارشی برای این مسئل وجود دارد.

مسلمان وقتی بسوی الله دعوت می‌دهد فقط امانتی را که ذکر کردیم بیان اداء می‌کند و بار مسئولیتی را که در قبال الله دارد خالی می‌کند؛ همانگونه که الله از زبان پند دهندگانی از بنی اسرائیل به برادرانشان که حرام بودن کسب در روز شنبه را رعایت نمی‌کردند و متجاوزانه به شرع الله، ماهی صید می‌کردند، می‌فرماید: "تا نزد پروردگارتان [برای ما]، عذری باشد و باشد که آنها پرهیزکاری کنند"^۳ و وقتی مردمی که ناامید از ضلالت و گمراهی آن مجرمین بودن به نهی کنندگان از منکر می‌گفتند: "چرا گروهی را که الله آنان را نابود یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد، اندرز می‌کنید؟"^۴، آنها در پاسخ می‌گفتند: "تا نزد پروردگارتان [برای ما]، عذری باشد و باشد که آنها پرهیزکاری کنند"؛ دعوت بسوی الله را جدی می‌گیریم تا در برابر پروردگارمان عذری داشته باشیم، عذری از این بابت که امانت را اداء کرده‌ایم تا بلکه کسانی که از دعوت آنها ناامید شده‌ایم به الله سبحان امیدوار شوند، البته که علم هر چیز در نزد ذات یکتای اوست.

به این ترتیب دعوت کننده سلفی باید حواس خود را متوجه این مطلب کند که دارای دو هدف است و گریزی از آنها نمی‌باشد:

اول: با بجا آوردن امانت از الله عذر بخواهد.

دوم: حجت الله را برای خلق معاندش اقامه کند.

و اما دو هدف باقی می‌ماند که فقط به دست الله محقق می‌گردد و ان شاء الله که هر دو را محقق

۱ - وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آل عمران ۱۰۴)

۲ - صحیح مسلم ۱۴۰، سنن ابی داود ۱۱۴۱ و ۴۳۳۶، صحیح ابن حبان ۳۰۵ و ۳۰۶، سنن النسائی ۴۹۹۲، سنن ابن ماجه ۱۳۱۵ و ۴۱۰۰، مسند الامام احمد ۱۰۸۴۳ و ۱۰۹۲۰ و ۱۱۲۷۶ و ۱۱۲۲۲ (مترجم)

۳ - وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِيَّايَ رَبُّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَنْتَفُونَ (الاعراف ۱۶۴)

۴ - وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِيَّايَ رَبُّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَنْتَفُونَ (الاعراف ۱۶۴)

گرداند و جلال دهد، و آن دو نیز همان :

هدایت مردم و اقامه ی قانون شرع بر روی زمین است.

در مورد اول یعنی هدایت مردم الله می فرماید: "همانا تو آن کسی را که دوست داری [نمی توانی] هدایت کنی ولی الله هر که را بخواهد هدایت می کند"^۱؛ و در مورد دوم نیز می فرماید: "الله کسانی را که شما که ایمان آورده اند و کار شایسته کرده اند، وعده داده است که بی شک آنان را در این سرزمین جانشین می سازد، چنانچه کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین ساخت. و [آن] دینشان را که برایشان پسندیده است، برای آنها استوار دارد و برایشان پس از بیمشان، امنیت جایگزین می کند. [زیرا] مرا پرستش می کنند و ذره ای به من شرک نمی ورزند و کسانی که بعد از این کفر بورزند، آنان همان فاسقانند"^۲ و در مورد خلافت امرش می فرماید: "الله بر کارش تواناست ولی اکثر مردم نمی دانند"^۳.

و به تحقیق تعجیل در این امور فقط از کسانی صورت می گیرد که به سنتهای الهی در مورد مردم، واقف نیستند؛ و بی پویندهی منهج سلفی هرگز از دعوت مایوس نشده و سدی جلوی خود نمی بیند، چرا که حداقل نصف مرادش را با دعوت محقق کرده است و نصف دیگر یعنی هدایت انسانها و تمکن اهل ایمان بر زمین، فقط بسته به فضل الله می باشد؛ و الله فضلش را به هر که بخواهد [بر اساس حکمت و عدل خودش] عطا می کند و الله گسترانندهی دانا می باشد؛ این همان نیمه ی دوم هدف دعوت دهنده سلفی است که به فعل الله و فعل بنده بستگی دارد و باید آگاه بود که پیروزی و یاری نخواهد بود جز از طرف الله، همانگونه ذات تعالیش می فرماید: "اگر الله را یاری دهید شما را یاری می دهد و قدمهایتان را استوار می گرداند"^۴.

الله عزوجل نصر و یاری نخواهد داد مگر اینکه در مرحله ی اول مؤمن حقیقی بوده و بعد از آن تبعیت از مناهج اول اسلام، در ایمان و عمل را دارا باشیم و با بصیرت به بسوی الله دعوت داده و

۱ - إِيَّاكَ لَا يَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (القصص ۵۶)

۲ - وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (النور ۵۵)

۳ - وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِتَلْعَلَّهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَيَّ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (يوسف ۲۱)

۴ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصَرُوا لِلَّهِ تَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (محمد ۷)

جان و مال در این راه صرف کنیم و بدانیم کسی که جهاد کند برای خودش جهاد کرده است و الله از تمامی جهانیان بی نیاز است.

ما تمامی انسانها از مشرق تا مغرب را دعوت می دهیم تا به دعوت سلفیت ایمان آورند؛ بعد از پاک شدن و محقق گردیدن قضایا و شناخت این منهج آن مردم خواهند دانست، تنها منهج برای فهم اسلام و عمل به آن همان سلف است و توسط آن طعم ایمان و لذت آن را خواهند چشید، زیرا ایمان آنها از روی یقین و علم خواهد بود و نه تقلیدی و تعصبی و از روی نادانی، کوشش آن مردم، در عمل به دین کوششی مستندانه و عالمانه و با قلبی مطمئن خواهد بود و نه بر اساس احساسات و بطور موقتی که سرعت آن مضمحل و نابود می گردد.

ویژگیهای خاص دعوت سلفی

۱- تحقق توحید:

از حقایق اساسی فهم دین این است، درک شود، نهایت دین و هدف نهائی آن یگانه دانستن خداوند سبحانه و تعالی می باشد و در واقع توحید نهایت و غایت دین است:

اگر به ارکان ایمان رجوع کنیم، دیده می شود که اصل آن «لا اله الا الله» می باشد و بعد از آن ایمان به ملائکه، پیامبران، کتب آسمانی، روز قیامت و قضا و قدر از ارکان ایمان می باشد و هر پنج رکن نامبرده به رکن اول یعنی «لا اله الا الله» بر می گردند؛ ملائکه سربازان آن اله واحد می باشند، کسانی که او را عبادت و اطاعت کرده و [در همه ی مسائل] یگانه اش می دانند؛ پیامبران دعوت دهندگان بسوی آن اله واحد می باشند؛ کتابهای آسمانی شامل: امر و نهی آن اله، پند دادن، بیان صفاتش و جزاء و پاداشی است که آن اله واحد در قبال اهل طاعت و اهل سرپیچی به انجام خواهد رساند؛ و روز قیامت زمانی است که اله واحد تعیین کرده است تا در آن حساب خلقش را یکسره فرماید؛ قضا و قدر نیز فعل و قدرت ذاتش می باشد؛ همچنین هر چیزی که به این پنج رکن در مسائل عقیده بر می گردد به نوعی به آن اله واحد مربوط می شوند: بهشت سرزمین اولیائش است و جهنم مکان دشمنانش به سبب دشمنی آنها، به همین ترتیب مسائل داخل قبر و حساب و کتاب روز قیامت و ... ؛ تمامی این مسائل از امور غیبی هستند که مخلوق به تدبیر او و به جریان انداختن و مشیت ذات سبحانش می باشند؛ و همه ی مسائل عقیده و کلیه شعب ایمان به چیز واحدی بر می - گردند که همان ایمان به اله واحد سبحانه و تعالی می باشد.

تمامی این مسائل در باب عقیده قرار داشت و اما عمل: که آن نیز نهایش برای توحید است: برترین اعمالی که عبادت محسوب شده و بعد از توحید بالاترین منزلت را در ارکان اسلام دارد، همان نماز می باشد و ... ؛ هر عبادتی که نام برده شود وسیله ای برای تقرب به آن اله واحد است.

برترین تقرب جستن با اقامه ی نماز صورت می گیرد زیرا آن مناجاتی بین بنده و پروردگار می - باشد و توسط آن عبودیت به شکر جلی و ظاهری آشکار می شود؛ مخصوصا هنگام سجود که کمال ذلت مخلوق را در برابر پروردگار و خالق و مولایش سبحانه و تعالی، بیان می دارد و این همان سخن

^۱ - ایمان به آن روز تصدیق وعده ی الله است که تمامی پیامبران به آن خبر داده اند. (مترجم)

پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌باشد که فرمود: **«نزدیکترین حالت بنده به پروردگار هنگامی است که او در سجده است»**^۱؛ و وقتی بنده خود را مقابل الله ذلیل می‌کند توسط آن به پروردگارش تقرب می‌یابد و الله او را دوست داشته و به درجه‌ی «اواه» می‌رساندش؛ در مورد دیگر ارکان نیز همین گونه است، روزه: یاد آور شدن الله و آموزش تقواست، زکات: محبت و کمک به فقیر برای کسب رضای الله است و حج: هدفی در آن وجود ندارد جز ابراز تعظیم و بزرگی و یگانه شمردن خالق سبحانه و تعالی.

بعد از عبادات وقتی به حدود اسلام می‌رسیم می‌بینیم که حدود همان شرع الله است، و مرزی است که توسط آن اعمال مجاز و غیر مجاز از هم جدا می‌شوند آنها جزائی هستند که برای اهل معصیت در دنیا قرار داده شده است؛ از این رو است که حدود مسئله‌ای توحیدی و یا مربوط به آن است که عبادت اله واحد محسوب می‌شود؛ در مورد دیگر معاملات نیز که در حدود و شرع الله سبحان می‌باشند، مسائلی است که الله برای خلقتش به آنها راضی شده است، و هر کس در مسئله‌ای اختلاف کرده و یا از امر الله سرپیچی کند این آیه در مورد او مصداق پیدا می‌کند: **«آیا فرمانروائی برای [کسی] جز الله وجود دارد؟ امر کرده است تا بجز او را عبادت نکنیم.»**^۲؛ همچنین اخلاق زمانی اخلاق صالح محسوب می‌شود که موافق شرع الله باشد؛ و کسی که به اخلاق نیک آراسته است ثوابی نخواهد برد مگر اینکه آنرا برای رضای الله انجام دهد؛ نیکی کردن به پدر و مادر، فامیل، همسران، همسایگان، دوستان صمیمی و غیر صمیمی و عادل بودن در برابر مردم، مهربانی و توجه به فقیر و مسکین، راستگوئی و شجاعت همگی از اخلاق پاک می‌باشند و پاک بودن آن اعمال در گرو باقی ماندن در حدود امر الله است؛ در نیکی به پدر و مادر شرع حدودی را بیان کرده است و این نیکی، نیکی نخواهد بود بجز زمانی که موافق شرع و حدود الله باشد و عمل به این نیکی ثواب نخواهد داشت مگر وقتی که این کار برای رضای الله صورت گیرد؛ همانگونه که الله جل و علا می‌فرماید: **«در نجوای بسیار خیری وجود ندارد بجز [آنکه] کسی به صدقه یا کار شایسته یا اصلاحی بین مردم فرمان دهد؛ و هر کس این کار را برای بدست آوردن خشنودی الله انجام دهد، پاداش بزرگی به او خواهیم**

^۱ - صحیح مسلم ۱۰۳۵، سنن ابی داود ۸۷۴، صحیح ابن حبان ۱۵۸۸، سنن النسائی ۱۱۳۵ (مترجم)

^۲ - مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (يوسف ۴۰)

الله سبحانه و تعالی بیان می‌فرماید که صدقه و امر به معروف و اصلاح روابط بین انسانها از خیریات می باشد، و بعد از این مطلب، بیان می‌دارد که به ثواب این خیر نمی‌رسید بجز آنکه آن را برای کسب رضای الله انجام دهید.

با یک نگاه سریع به کلیه عقاید، عبادات، معاملات و اخلاق در اسلام برای ما روشن می‌شود که هدف و نهایتی در پشت همه‌ی آن اعمال وجود دارد که همان توحید الله سبحانه و تعالی می‌باشد؛ این بدین معناست که توحید بزرگترین مسئله‌ی دین است و واجب است به شکلی سالم و کامل شناخته و یاد گرفته شود؛ مسئله‌ای که تمامی فروع دین از کوچک و بزرگ به آن مربوط می‌شود.

چه بسا که همگی پیامبران صلوات الله علیهم مبعوث نشده‌اند جز برای توحید، همانگونه که الله تعالی می‌فرماید: **"همانا در بین هر مردمی، رسولی برانگیختیم [تا] که الله را عبادت کنند و از طاغوت اجتناب ورزند"**،^۲ و همچنین می‌فرماید: **"بگو: جز این نیست که به من وحی می‌شود که معبودتان، فقط معبودی است یگانه"**.^۳

می‌بینیم الله تاکید را با صیغه‌ی حصر(منحصر کردن) بیان می‌دارد و بدین معنی است که: وحی نشده است بجز برای این مسئله و از این رو دعوت رسول ﷺ هدفی ندارد جز توحید زیرا وحی‌ای بر او صورت نگرفته مگر برای توحید.

از این جهت، دعوت سلفی معاصر و گذشته، عاملین و پرچم دارانش را به حرکت نیانداخته‌اند - و برای آنها هم جایز نمی‌باشد - بجز برای خالص کردن دین برای الله و باز کردن مسئله‌ی توحید و فهماندنش به شکلی صحیح و ... و به عبارت کلی، توحید به تمام معنای آن.

شناخت الله بر اساس آنچه خودش و رسولش او را توصیف کرده‌اند، اصل و آغاز توحید می‌باشد؛ گریزی جز راه شناخت صحیح وجود ندارد و این راه شناخت صحیح بجز با کتاب الله و سنت رسولش قابل پیمودن نمی‌باشد، آیا می‌شود کسی به پروردگار ایمان بیاورد در حالی که وی را نمی-

۱ - لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نُّجُوهُمْ إِلَّا مَنَ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (النساء ۱۱۴)

۲ - وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ (النحل ۳۶)

۳ - قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (الانبياء ۱۰۸)

شناسد و چگونه این شخص آنچنان که شایسته ی ذات الله می باشد او را به وحدانیت قبول کند؟ بله باید به الله چنان گواهی و شهادت داد که ذات سبحانش خود را به آن صفات عظیم معرفی فرموده است؛ صفاتی مثل: رحمت، علم، شنیدن، دیدن، برتری بر مخلوقاتش و محبتش بر اطاعت کنندگان و بغضش بر نافرمانان کافر، قرار گرفتنش بر عرش که بالای همه ی مخلوقاتش می باشد، سخن گفتنش با پیامبران و همچنین روئش توسط مؤمنین در بهشت و انجام گرفتن خواست او در [جزا و پاداش] برای کسانی که دوستش دارند و یا با او دشمنی می ورزند و ... و دیگر صفات عظیم و بزرگی که خود را با آنان توصیف فرموده است؛ ذات او سبحان است و چگونه می توانیم همانگونه که خودش را وصف و ثنا فرموده است، او را توصیف و ستایش کنیم؟!

بعد از این اصل توحید، اصول دیگر توحید قرار می گیرد، مثل دوست داشتن آن معبود و تقرب به سمت ذات واحدش و کنار گذاشتن تمامی شرکیات مثل طلب دعا از غیر الله و احساس نیاز به غیر او و ترسیدن از دشمنانش و همچنین ترک خرافات و وهمیات؛ از اصول توحید نسبت دادن بخشش به الله و دانستن تمامی خیر از او و بدانیم ضرری دفع نمی شود بجز به خواست او.

بعد از این اصول توحید پیاده کردن حکم شرع بر زمین و رجوع کردن به قرآن و سنت، مطرح می شود؛ مرحله ی بعد در اصول توحید، خالص کردن نیت در طاعات و امید به پاداش و ترس از عقوبت و اعمالی است که انسان توسط آنها تقرب می جوید و ... و این مراحل تا اصول فرعی بسیاری ادامه می یابد و هر کسی باید بدنبال آنها رفته و آنان را یاد بگیرد و به مقتضای آن عمل کند، الله را به حق شناخته و به اندازه [حق انسانی] برای او بندگی کند.

دعوت سلفی همه ی این موارد را مورد توجه خود قرار می دهد بطوری که ابتدا به کلیت توحید الله دعوت می دهد سپس به شرح و تفصیل فرعیات و شاخه های آن می پردازد؛ روزی برای کسی که خود را سلف می نامد گذران نمی شود بجز اینکه در درجه ای از توحید رشد یابد و مسئله ای از مسائل توحید بر او افزوده شود و هر روزی که برای او سپری می شود به حول و قوت و توفیق الهی، الله را مورد ستایش قرار داده و به شکلی خالص و توحیدی بر دینش می افزاید.

به این شکل دعوت سلفی از کلیه داعیان دیگر که خود را به اسلام نسبت می دهند جدا شده است؛ منهجهایی دعوی که از جزئیات دین شروع می کنند، بطور مثال اول سعی می کنند تا حاکمیت و سیاست را اصلاح کنند در حالیکه این کار جزئی از جزئیات اسلام می باشد؛ وقتی در این راه قدم بر می دارند نیاز می بینند که از بین مردم برای خود یار بگیرند و آن مردم از آنها بیزار نباشند،

برای بدست آوردن دل مردم راهی وجود ندارد بجز سکوت در بر عقاید غلط آنها؛ از این رو در جمعیت و گروه آن داعیان کسانی همراه می‌شوند که راه را بر اساس نیت [شوم] خود می‌بینند؛ و آن افراد دارای سوء نیت، از این قبیل افراد هستند: مشرکین و کسانی که طلب دعا از غیر الله می‌کنند و همچنین تابعین هوای نفس مثل ریاست طلبان و ...؛ همچنین در راستای جمع کردن مردم در بسیاری از بدعت‌های اعتقادی و خرافی سکوت کرده تا اینکه نکند مردم از آنها فرار کنند و اسمی برای این کار خود اختراع کرده‌اند و آن کار را «مصلحت دعوت» می‌نامند، بسیاری از حرامها را حلال و بسیاری از طاعات را حرام می‌کنند و این رفتار آنها را تنها به یک حزب سیاسی تبدیل می‌کند که فقط مصلحت حاکمیت و سیاست خود را می‌بیند؛ ولی در اسلام مصلحت دعوت اساسش توحید کامل است و ریاست، حاکمیت و سیاست را تنها قسمتی از دین می‌داند و هرگز اصل دین نمی‌باشد؛ در مورد این افرادی که بر منهج قرار گرفتن اصل بر حاکمیت و سیاست حرکت می‌کنند می‌گوئیم: بر اساس نص کتابهایشان آنچه را عمل نیک معرفی می‌کنند مثل احسان، زیارت، عبادات، و ساخت مسجد و ... برای چیزی نیست جز همان هدفشان که حاکمیت و سیاست است و مسلماً بین کسی که این اعمال نیک را برای توحید و الله انجام می‌دهد با کسی که هدفش حاکمیت است، فرق وجود دارد، هر چند که این کار به نام اسلام صورت گیرد؛ درست است که در دعوت سلفی در جهت اصلاح حاکمیت و سیاست حرکت صورت می‌گیرد ولی اعتقاد بر این است که آن قسمتی از مسائل دین می‌باشد و هر چیزی باید در منزلت و مقام خود بصورت عادلانه قرار گیرد؛ تلاش به اصلاح باید به اندازه و تناسب داعیان و کوشش کنندگان این راه باشد، که همان دعوت فرمانروایان خیر خواه مردم، به سمت الله می‌باشد و تمامی حاکمانی که حکم خدا را تا آنجا که به آنها نعمت داده، در مورد خودشان اجرا می‌کنند، بسوی این مسئله، دعوت داده شوند؛ و افراد این مناهج اصلاح اجتماعی هستند که در مورد حاکمان مسلمان اینگونه شایعه می‌سازند که آنها به بخشی از اسلام عمل کرده و در قسمت دیگری کوتاهی می‌کنند و ای کار را برای این انجام می‌دهند که بین حاکم و اسلام جدائی بیاندازند و در نتیجه‌ی آن، دعوت خود را که همان حاکمیت طلبی است مثبت جلوه داده و استمرار آن را حفظ کنند و دید آنها اینگونه است که غایت احکام اسلام برای [حفظ] وجود آنها می‌باشد ولی خود به آن متوجه نبوده و در حالی که عده‌ی زیادی از آنها بر این مسئله واقف نیستند، توسط علمشان دشمنی می‌ورزند؛ همچنین نگرش آنها باعث تعصبشان در دعوت شده و حب چیرگی بر بقیه و سوق دادنشان به این امر که خیر رساندن به مردم فقط از راه آنها امکان پذیر است، می‌شود و در نتیجه با

برادرانشان در امر دعوی دشمنی می‌کنند و از اینکه دیگران به هدفشان برسند ناراحت می‌شوند، درست مانند دشمنی احزاب سیاسی با یکدیگر، هرچند که آن دیگران مسلمانی مثل آنها و حتی بهتر از آنها باشند و یا اصلاح‌کننده‌ی آنها در حکم خودشان باشند.

این بیان کسانی است که در امر دعوت جزئی از جزئیات اسلام را برگزیده‌اند و آن را هدف و غایت کارشان می‌دانند؛ از دیگر این افراد مناہج اصلاح اجتماعی می‌توان کسانی را نام برد که بطور مثال با نوشیدن شراب و یا اختلاط زن و مرد و نهایتاً فسق و جور را دشمن دانسته و آنرا نهایت دعوت می‌دانند؛ از جمله این افراد نیز داعیان به نیکی و احسان و توجه به فقراء و یتیمان را می‌توان نام برد؛ همه‌ی این جمعیت‌های دعوی در جزئی از جزئیات دین توقف کرده و با این [توقف] عمل و سعی خود را باطل می‌کنند و به چیزی نمی‌رسند بجز نتایج کوچکی و تلوؤ آنها در دایره کوچکی از علم و عمل قرار می‌گیرد، پراکنده شده و متلاشی می‌گردند و کسانی که در بین آنها نیات پلید و حب جاه و مقام دارند، جای آنها را می‌گیرند؛ این امور از اجزاء اسلام می‌باشد و اگر کسی آنها را برگزیند باید در چهارچوب کلی دعوت اسلامی کامل قرار دهد و آن اجزاء را در قالب توحید و خالص کردن دین برای خداوند سبحانه و تعالی پیگیری کند.

پویای راه سلفی اول باید در خالص کردن دین برای الله و محقق شدن توحید گام همت گمارد، سپس هر کدام از تکالیف دین اسلام را در جای خود بجا آورد، مثل: حاکمیت، سیاست، قضاوت و اقامه‌ی حدود، پاک کردن اجتماعات از فساد و تربیت مردان و زنان بر اساس دین حق در عبادات و معاملات و اخلاق؛ به عقیده من، این پوینده سلفی، پوینده‌ی راه صحیح و بی‌عیب است که همان راه دعوت پیامبرانی می‌باشد که در رأس آنها محمد بن عبدالله صلی الله علیه و سلم قرار دارد، کسی که در دعوت، اول به توحید می‌پرداخت سپس هر عملی را بجای خودش دعوت می‌فرمود؛ کما آنکه خوراکها در مکه حرام شدند در زمانی که رها شدن از آنها برای مسلمین ممکن بود و ... این امر بر نماز و اخلاق و دعوت و صبر بر آزار و اذیت و بعضی معاملات که در جامعه‌ی مکی ممکن بود، نیز واقع شد، سپس در جامعه‌ی مدینه قتال و زکات و حج و ... کما فی سابق مورد تشریح قرار گرفت.

ما می‌دانیم دین در زمان زندگی پیامبر ﷺ کامل شد و هیچ فرضی از فرضیات و واجبات دین را نمی‌توان حذف کرد؛ ولی این امر وجود دارد که اهل دعوت و جهاد که آن دو اوامری از دین می‌باشند باید در حد وسعشان این دو کار را انجام داده و خود را با این امر الله مطابقت دهند: **از الله**

تقوا پیشه کنید تا آنجا که می توانید^۱، و این امر [دعوت] باید بر اساس منهج و موافق سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم و در راس قرار دادن تحقق توحید باشد سپس بعد از آن، دعوت به عمل صالح با توجه به قدرت، توانائی، اولویت بندی و تناسب محیطی، صورت گیرد و همچنین باید سیاستی برای مسلمین در نظر گرفته شود که در طی آن، دین به شکل کامل در تمام جزئیاتش از جمله: سیاست، اقتصاد، وسایل اتباط جمعی و اخلاق پیاده شود و البته باید در نظر داشت تمامی این موارد باید در چهارچوب توحید که غایت و هدف عمل اسلامی است، گنجانده شود.

این بزرگترین امتیاز منهج سلفی است که آنرا از دیگر مناهج جدا می کند؛ و اگر به اختصار بخواهیم دعوت سلفی را بشناسیم می گوئیم: آن همان دعوت به توحید است، و توحید یعنی فهم کاملی از دین که در قبل آنرا شرح دادیم.

... و مهربانی و کمک به فقیر برای جلب رضای الله و رفتن به حج که نیتی جز بزرگ شمردن و تعظیم و توحید خالق سبحانه و تعالی، در آن وجود ندارد.

۲- محقق شدن یکپارچگی و وحدت:

دعوت اسلامی، دعوتی است برای تمامی انسانها؛ الله به رسولش محمد صلی الله علیه و سلم می - فرماید: "ای مردم! من رسول الله هستم بسوی همه ی شما"^۲، و همچنین: "ما تو را به رسالت نرساندیم بجز برای همه ی انسانها"^۳؛ و پیامبر در مورد امتیازش بر بعضی از پیامبران فرموده است: "پیامبرانی بوده اند که فقط برای قوم خاصی مبعوث شده اند [ولی] من برای تمامی انسانها برانگیخته شده ام"^۴؛ نباید نادیده گرفت آیات و احادیث در این مضمون بسیار زیادند.

در مورد مردمی که در این رسالت عظیم [اسلام] با یکدیگر اختلاف می ورزند و بعضی ایمان آورده و بعضی به کفر می گرایند، الله تعالی می فرماید: "اوست که شما را خلق کرده است که بعضی

^۱ - (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لَأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقْ شَحْ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (التغابن ۱۶)

^۲ - قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِينُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (الاعراف ۱۵۸)

^۳ - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (سبأ ۲۸)

^۴ - صحیح بخاری ۴۳۳، سنن النسائی ۴۲۹، مسند الامام احمد ۲۷۴۵ و ۲۱۷۶۰ و ۲۱۸۳۴ (مترجم)

کافر و بعضی مومن می باشید"؛^۱ و الله سبحانه و تعالی به بندگانی که ایمان آورده‌اند امر می‌فرماید که برادر باشند: "جز این نیست که مسلمانان برادر یکدیگرند"^۲؛ و پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: "ایمان کسی از شما کامل نمی‌شود بجز آنکه، آنچه را برای برادرش دوست دارد، همانی باشد که برای خودش دوست می‌دارد"^۳؛ از این حدیث این برداشت می‌شود که نبودن اخوت، برابر نبودن ایمان است؛ از دیگر موارد، اشاره کردن به یکی از علامتهای نفاق است که: به فجور افتادن در هنگام خصومت می‌باشد^۴ و که همان مبالغه‌ی در آن است؛ در مورد زیاد کردن این اخوت و برادری آیات بسیار و احادیث زیادی وجود دارد که بیانگر امر به برپا کردن این اخوت و نهی از فرقه‌ای شدن و تفرق و وعده‌ی عذاب بر آن می‌باشد؛ کما اینکه الله می‌فرماید: "همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید و [آن] نعمت الله که دشمن یکدیگر بودید و بین قلبهای شما الفت برقرار کرد، را یادآور شوید و به [آن] نعمت برادر شدید، و بر لبه‌ی گودالی از آتش بودید و شما را از آن رهانید، الله نشانه‌های خود را بدین گونه روشن می‌سازد بلکه هدایت یابید"^۵.

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: "مثال مومنین در دوستی و محبت مانند یک بدنی است که اگر عضوی از آن بدرد آید دیگر عضوها [به صدا در آمده] و برای او طلب حمایت و مراقبت می‌کنند"^۶ و همچنین فرموده است: "بعد از من کافر نشوید بطوری که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند"^۷؛ و نیز

۱ - هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (النباين ۲)

۲ - إِيمَانًا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (المحجرات ۱۰)

۳ - صحیح بخاری ۱۳، صحیح مسلم ۱۳۳، سنن الترمذی ۲۵۶۵، صحیح ابن حبان ۲۳۳، سنن النسائی ۵۰۰۰ و ۵۰۰۱ و ۵۰۲۳، سنن ابن ماجه ۶۸، مسند الامام احمد ۱۲۵۰۹ و ۱۲۸۵۴ و ۱۳۳۳۸ و ۱۳۵۸۴ و ۱۳۶۷۳ و ۱۳۷۸۹ (مترجم)

۴ - پیامبر صلی الله علیه و سلم منافق را با چهار صفت بیان می‌فرماید و هرکدام از آن صفات در مسلمانی وجود داشته باشد، دال بر ذره‌ای نفاق در وی می‌باشد و آن چهار صفت از این قرار هستند: ۱- وقتی سخن می‌گوید، دروغ می‌گوید ۲- وقتی وعده می‌کند، وعده شکنی می‌کند ۳- وقتی امانتی به وی سپرده می‌شود خیانت می‌کند ۴- وقتی عصبانی می‌شود به فجور می‌افتد. سنن ابی داود ۴۶۸۰، مسند الامام احمد ۶۸۴۵ (مترجم)

۵ - وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَيَّ شُفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (آل عمران ۱۰۳)

۶ - صحیح بخاری ۵۸۷۴ و مسند الامام احمد ۱۸۰۱۴ و ۱۸۰۷۲ (مترجم)

۷ - صحیح بخاری ۱۲۱ و ۱۷۱۹ و ۱۷۲۱ و ۴۲۹۵ و ۴۲۹۷ و ۶۶۳۷ و ۶۷۱۵ و ۶۹۲۳ و ۶۹۲۴ و ۶۹۲۵ و ۶۹۲۶ و ۶۷۱۶ و ۶۰۲۳، صحیح صحیح مسلم ۱۸۵ و ۱۸۷ و ۴۳۳۷ (مترجم)

می‌فرماید: "دشنام دادن مسلمان فسق و قتالش کفر می‌باشد"؛^۱ الله و رسولش فرد مسلمان را به هر چیزی که وی را به برادرانش نزدیک کند، تحریک فرموده و الله برای آن پاداش در نظر می‌گیرد؛ کما اینکه در حدیث آمده است: الله گناهان کسی را که از روستایش خارج می‌شود و به روستای دیگری برای ملاقات با برادری که بخاطر الله با او برادری می‌کند، می‌رود، از زمان خارج شدنش می‌بخشد و همچنین الله از کار مرد و زنی که به مهمان خود غذا می‌دهند در حالیکه خود و فرزندان‌شان گرسنه می‌شوند، راضی می‌شود.

حقیقتا اسلام انتشار نخواهد یافت بجز با این پیوندهای برادری عجیب؛ پیوندی که در صدر اسلام بین صحابه رضوان الله علیهم وجود داشت؛ اگر انصار به مهاجرین پناه نمی‌دادند و حب و عفت مهاجرین نسبت به انصار وجود نداشت، آن فتوحات عظیم و انتشار اسلام از شرق تا غرب، صورت نمی‌گرفت؛ یکی از بزرگترین بلاهای امت اسلامی افتادن شکاف در بین آنها و فرقه فرقه شدن و شمشیر بر یکدیگر کشیدن می‌باشد، در حالیکه آن شمشیرها باید در مقابل دشمنانشان قرار گیرد؛ داریم که پیامبر صلی الله علیه و سلم به محمد بن سلمه فرمود: "این شمشیر را بگیر و توسط آن جنگ کن تا زمانی که امت من با یکدیگر اختلاف پیدا کنند و بعضی از آنها بعضی دیگر را [با شمشیر] بزنند، سپس [در آن زمان] آنرا بین سنگی از سنگهای دره ای بشکن". این سخن پیامبر بود و فعل محمد بن سلمه نیز بر آن قرار داشت و الله تعالی نیز می‌فرماید: "با یکدیگر نزاع نکنید، که در آن صورت سست می‌شوید و شأن [و شوکت] خود را از دست می‌دهید"؛^۲ بله، فرقه فرقه شدن سبب سستی و عدم نصر و یاری می‌شود که وضع حال مسلمانان در این زمان به همین صورت است: امتی با نفرت زیاد، امکانات وسیع، غنای ثروت، ولی ضعیف و پراکنده و شکست خورده که ضعف آنها دلیلی ندارد بجز فرقه فرقه شدن و اختلافات فی ما بین.

اختلاف و فرقه ای شدن مسلمانان دلایل زیادی دارد که مهمترین آنها:

اول: اختلاف در عقاید و مسائل ایمانی :

این اختلافات از مسائل کوچکی شروع می‌شود، مثل: حکم کردن در مورد کسی که مرتکب گناه کبیره شده، و قبل از توبه فوت کرده باشد، که آیا او کافر است یا مسلم؟ آیا جنگ کردن با او واجب

^۱ - صحیح بخاری ۴۸ و ۵۹۰۵ و ۶۹۲۲، صحیح مسلم ۱۸۳ (مترجم)

^۲ - وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (الانفال ۴۶).

است یا نه؟ که از پس این اختلاف بدعت‌های اعتقادی خوارج و پس از آن معتزله بوجود آمد؛ اختلافات دیگری که وجود دارد حول حواشی صفات و اسماء الله سبحانه و تعالی می باشد؛ این اختلافات وسعت پیدا کرده و در مسائل زیادی رخنه می‌کند که مسلمانان را به عقاید مختلف می-کشاند؛ با یک نگاه سریع به کتابهایی که در این زمینه نوشته شده است مثل «الملل و النحل» از شهرستانی و یا «الفرق بین الفرق» از عبدالقادر جرجانی یا «اختلاف المسلمین و عقاید المصلین» از ابی الحسن اشعری، مشاهده می‌شود فرقه‌های زیادی قبل از به اتمام رسیدن قرن سوم هجری بوجود آمدند.

و بطبع اختلاف در عقاید باعث اختلاف در قلوب و اعمال می‌شود.

دعوت‌گران سلفی از صدر اسلام مردم را به تمسک جستن به قرآن و سنت در امور عقیده و ترک تأویل باطل و از روی هوا و تعصب، دعوت می‌دادند و از برکت دعوت آنان بود که جمهور مسلمانان و عموم آنها، بر سنت حق تمسک به کتاب و سنت در زمینه‌ی عقیده، قرار داشتند؛ دعوت‌گران سلفی در عصر حاضر که بر منهج سلفیون اولی در جهاد و دعوت حرکت می‌کنند، نیز امت را بسوی کسب عقیده به تمسک فقط به قرآن و سنت، دعوت می‌دهند؛ بدین طریق تمامی بدعت‌های اعتقادی و اجتهادی و تصورات غیبی که توسط مکاران و فریبکاران و کسانی که درباره‌ی الله بدون علم صحبت می‌کنند، کنار می‌روند و سببی می‌شود که امت بر کلمه‌ای واحد جمع گردند، ایمان آنها یکی شده و توسط آن قلبها یکسو گردد.

دوم: اختلافات علمی:

این اختلافات شامل اختلاف در عبادات، معاملات و نظایر آنها می‌باشد، و گرچه که ضرر آنها از ضرر اختلاف در عقیده کمتر است ولی گاهی باعث جدائی و تفرقه می‌شود؛ رسول الله صلی الله علیه و سلم از اختلاف حتی در امور علمی و فقهی نیز کراهت داشتند؛ عمر رضی الله عنه در مسئله ای اختلاف کرد و گفت: آیا در مجامعت با نزول [منی] غسل واجب می‌شود یا همانکه ختتین به یکدیگر برسند غسل واجب است و در پی آن دستور داد تا از عایشه رضی الله عنها بپرسند، هنگامیکه [در جواب] حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم به او رسید که: "هرگاه دو محل ختنه [مرد و زن] به یکدیگر

برسند غسل واجب است^۱، گفت: اگر شنیدی که عمر به چیزی بجز آن حکم کند و فتوا دهد بدان که عذاب را برای خود خریده است.

درست است که اجتماع باید به رای واحدی در مسائل فرعی علمی برسد و الله نیز امر به رجوع به کتاب و سنت در حل اختلافات کرده است، ولی باید در نظر داشت که به این هم امر فرموده است که برای یکدیگر در رسیدن به رای واحد عذر بیاوریم؛ این مسئله منهج امامان صحابه و نفرات بعدی آنها بود، گاهی با یکدیگر اختلاف می‌ورزیدند و در عین حال برای هم عذر می‌آوردند، بر قولشان تعصب نداشتند و برای حل اختلاف به کلام الله و سنت رسولش رجوع می‌کردند. زندگی ائمه‌ی اسلام که می‌توان از ائمه اربعه یاد کرد و همچنین اندرز دهندگان و فقهای اسلامی در تمامی دوره های زمانی بر این امر قرار داشت؛ بدون تعصب فتوا می‌دادند و شاگردانشان را نیز از تعصب در مقابل دلیل صحیح نهی می‌کردند، که این وسیله‌ای شد که امت، وحدت قانونگذاری دینی در فقه را تا زمان زیادی با خود حمل کرد.

ولی بعد از آن اجتهاد بر مسلمانان و رجوع به کتاب و سنت و دلیل آوردن، با پندار اینکه کسی فهم از دلیل و حجت ندارد، حرام شد و عمل به فتاوی بجز فتاوی امامان چهارگانه بر مردم ممنوع گردید، و این بدعت پر قدرت در زمان ضعف امت انتشار پیدا کرد؛ زمانی که با زوال پادشاهان عباسی و چیرگی پادشاهان غیر عرب و بدون شناخت بر زبان عربی و دین شروع شد؛ تقلید و تعصب ریشه گرفت و مقلدان منهدم کننده‌ی دین، دور و اطراف آن پادشاهان جاهل را گرفتند و آنها را به جنگ با اهل سنت و داعیان سلفی وادار کردند، داعیانی که دعوت به اجتهاد و دوری از تعصب و تقلید می‌کردند و اهل دعوت سلفیت از شر آن انسانهای بدبین راحت نماندند.

و آن مقلدینی که اطراف سلاطین را گرفته بودند، مردم را به گمراهی می‌انداختند و برای مردم اینگونه وانمود می‌کردند که اگر کسی برای امری دلیل و حجت بخواهد و به اجتهاد امر کند، علم امامان اربعه را نپذیرفته و از آنها تنفر دارد و آنان را خوار کرده است؛ از پس اینکه حب امامان اربعه در دل مردم جای داشت و به آنها احترام می‌گذاشتند و در عین حال نمی‌توانستند بین دعوت به تقلید و دعوت به اجتهاد فرق بگذارند، آن داعیان سفیه بر مردم چیره می‌شدند و دعوت سلفی از این بلاء، دچار مشکلات بزرگی می‌شد؛ سلاطین غیر عرب زبان بی علم، بلای علمای بد طینتی که منهدم

^۱ - السلسلة الصحيحة شیخ آلبنی ۱۲۶۱ و ۲۰۶۳ (مترجم)

کننده‌ی دین و دارای ولاء با طاغوت بودند و بلای دیگر عدم توانائی مردم در تشخیص فرق بین اجتهاد و تقلید، از بلائی‌ای داعیان سلفی بود و این امر تا انهدام خلافت عثمانی ادامه یافت و بعد از آن اروپائیان بر سرزمین‌های اسلامی چیره شدند و مسلمانان خود را در انتهای ملت‌ها دیدند و در نتیجه‌ی آن، بانگ سرداده و بازگشت به قرآن و سنت را خواستار شدند.

با وجود این هوشیاری و ندای رجوع به قرآن و سنت در معاملات و تنگ شدن زندگی با فکر جمود و تقلید، هنوز هم سرکشی در مقابل اجتهاد وجود دارد؛ به این پندار که فقط اقوالی در دین که در قبل به آنها اجازه داده شده است، باید در نظر گرفته شود؛ و اما ای کسی که اجتهاد را باطل می‌دانی و اینگونه فکر می‌کنی که دین فقط بین آنچه که امامان اربعه گفته‌اند، محصور شده است، داعیان سلفی را به دشمنی با آن ائمه متهم می‌کنی و واجب می‌دانی که هر مسلمانی باید از یکی از آن امامان تبعیت کند و [اینگونه جلوه می‌دهی] که هر کس به قرآن و سنت رجوع کند و از آنها دلیل بخواهد، باطل کننده‌ی دین و بدعت گذار است، این را بدان که از مسلمان [اینچنین بودن] بعید است و مردم را به این موارد دعوت دادن، هرگز در عمل یک مسلمان نمی‌گنجد.

کاملاً معلوم است که برای امامان اربعه در یک مسئله‌ی فقهی یک تا چهار رای وجود دارد و حتی می‌گوئیم: قول قدیم امام شافعی در مقابل قول جدید وی، در بسیاری از مسائل عملی دیگر نیز اختلافات واضح است و در عین حال می‌دانیم که قوانین عملی باید یکی شود، و قوانین ازدواج و طلاق، خرید و فروش، حدود و معاملات باید یکسان باشد، نکته این است با این اختلافاتی که بین فقهاء وجود دارد، چگونه وحدت قانونگذاری ممکن می‌شود؟

اگر بگوئیم: همه‌ی آنها را از امام واحدی انتخاب می‌کنیم این سخن از روی تعصب است، چگونه می‌شود از فتاوی‌ای امامی واحدی که معصوم نمی‌باشد در تمامی معاملات استفاده کرد؟ اگر بگوئیم: از تمامی اقوال استفاده می‌کنیم به تناقض و اختلاف در بین اقوال می‌رسیم، چگونه ممکن است یک قاضی اجازه‌ی ازدواج بدون اذن ولی دختر را بدهد؟ در حالی که در بعضی مذاهب این کار مجاز می‌باشد و عقد قابل جاری شدن است ولی در بعضی دیگر عقد بدون اجازه‌ی ولی باطل است و چه قبل از دخول و چه بعد از آن باعث فسخ ازدواج می‌شود.

اگر بگوئیم: بین فتاوی‌ی قول ارجح را انتخاب می‌کنیم، چگونه این انتخاب را عملی کنیم؟ اگر انتخاب از روی هوا باشد، هواء از دین نیست ولی اگر انتخاب قول ارجح با خواستن دلیل و حجت باشد، این همان سلفیت است و حق همان انتخاب قول ارجح بین اقوال متضاد ائمه و نزدیک-

ترین آن فتاوی به حقیقت در نظر ما، می‌باشد، همواره در جستجوی دلیل بودن، ترازویی است که وحدت امت را در امور قانونگذاری متضمن می‌شود.

این مسئله قسمتی از دعوت سلفی می‌باشد؛ دعوت بسوی یکی شدن در قانونگذاری امور عملی که همراه با حب ائمه‌ی اربعه و نگاه یکسان به آنها می‌باشد و انتخاب قولی که دلیل آن به دید ما درست است و بدون تعصب در مقابل یکی از آنها همراه با اعتراف به فضل، علم و جهاد همه‌ی آنها و مانند شاگردی در کتابها و دروس منهجشان در فقه جستجو کرده و آن اقوال آنها که بر خلاف قرآن و سنت نباشد، اخذ کرده و به آن عمل می‌کنیم، این همان چیزی است که آنها به امر کرده‌اند و به آن دعوت داده‌اند؛ و این یک راه عملی برای جلوگیری از پراکنده شدن امت در قانونگذاری می‌باشد و بدان معناست که لازم است در بین امت اسلامی علمائی مجتهد و دانا به کتاب و سنت ظهور کنند، کسانی که مراحل درسی را بطور کامل طی کرده و آگاه به وضع مسلمانان حاضر در سیاست، اقتصاد، مسائل اجتماعی و تربیتی و اخلاقی باشند، و با توجه به این مسائل و احوال مسلمین و با رجوع به کتاب و سنت بین مردم قانونگذاری کنند، در حالی که به هیچ کدام از ائمه اربعه تعصب ندارند و از آنها کسب فیض کرده و از روی حق آنها را دوست داشته و تمسک آنها با دلیل [از قرآن و سنت] صورت گیرد، آنها حق را بخواهند و نه شخصیتها و حق را از روی دلیلش بشناسند نه از گوینده‌ی آن. این بارزترین مسئله در دعوت سلفیت است و کاملاً آشکار و واضح می‌باشد. سلفیون طالب حق هستند و آنرا همراه دلیل می‌خواهند و این کار را نیز در کنار قدردانی و احترام نسبت به اهل علم و فضل انجام می‌دهند و هرگز سخنی از آن اهل علم که مخالف دلیل درست باشد، از آنها قبول نمی‌کنند.

وقتی حق واحد است مسلماً تعدد در آن راه ندارد و اهل منهج سلف نیز تابع حق بوده و نه عباد شخصیتها و همین تبعیت است که باعث حفظ امت توسط آنها می‌شود؛ شخصیتهایی که مورد تبعیت قرار می‌گیرند، زیاد هستند و اگر از هر کدام از آنها جماعتی خاص تبعیت کند بر اثر اختلاف شخصیتها جماعات نیز دچار اختلاف شده که خود سببی بر پراکندگی و متلاشی شدن امت می‌باشد؛ ولی اگر التزام به حق و از روی حق باشد، آن شخصیتها از روی حق و بدون تعصب مقایسه می‌شوند و در نتیجه‌ی آن جمعیت واحدی تشکیل شده که همان جمعیت حق است و احترام و پاک دانستن و عمل به اوامر آن شخصیتها نیز به اندازه تبعیت و پاک بودن. انتخاب آنها از حق می‌باشد. از این رو می‌گوییم: دعوت سلفی، دعوت بسوی وحدت و یکپارچگی امت در نظام قانونگذاری عملی می‌باشد

و این کار باید با استناد به کتاب و سنت و اقوال ائمه و به دور از هرگونه تعصب بر یکی از آنها، صورت گیرد؛ ای امت اسلام! آیا بر این دعوت می‌توان خورده‌ای گرفت؟

سوم: آسان کردن فهم اسلام:

الله سبحان و تعالی دین را برای همه‌ی مردم نازل فرموده است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای تمامی جهانیان مبعوث گردیده است، باید در نظر داشت که انسانها در هوش، سرعت درک و فهم یکسان نیستند، این نکته را نیز باید بدانیم که الله این دین را نه تنها در عمل بلکه در فهم و درک نیز آسان قرار داده است. مسائل اساسی دین سهل و آسان می‌باشد، خواه این مسائل اعتقادی و ایمانی باشد و خواه عملی. تعلیم توحید به الله سبحانه و تعالی با سخنانی کوتاه و مجالسی آسان توسط اهل علم و با استناد به کتاب و سنت، قابل بیان می‌باشد. این مسئله در مورد فرائض پنجگانه نیز حاکم است؛ شخصی که دارای فهم ولو اندکی هم باشد در زمانی کوتاه می‌تواند وضوء و نماز را یاد بگیرد که شاید این وقت از دو ساعت تجاوز نکند و همچنین روزه، و صاحب مال با نشستن نزد اهل علمی در زمانی کوتاه می‌تواند به مسئله‌ی زکات تسلط پیدا کند و حج نیز از این مسئله مستثنی نمی‌باشد.

خلاصه‌ی کلام اینکه: دین اسلام در فهم و علم آسان است و این آسانی در انجام و عمل نیز مصداق داشته و مشقتی در وجوه آن موجود نمی‌باشد و تأیید این مسئله کلام الله است که می‌فرماید: **"و براستی قرآن را برای پند پذیری آسان کردیم ، پس آیا پند پذیری وجود دارد؟"**^۱؛ این آیه دلیلی آشکار است که قرآن - همان اساس یادگیری تمام علوم اسلام - برای پند گرفتن آسان می‌باشد؛ پندی که تضمین کننده‌ی علم و عمل است؛ پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز می‌فرماید: **"این دین آسان است و کسی که در آن سختگیری کند، این [سخت گیری] بر او غلبه می‌کند، پس استوار گردید و یکدیگر نزدیک شده و بشارت دهید"**^۲. و این حدیث خود نیز دلیلی دیگر بر آسانی اسلام در فهم و عمل می‌باشد.

ولی این دین آسان توسط بعضی پیچیده جلوه‌گر شده و به دست آوردن آن را سخت نشان داده-

^۱ - وَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْرِكٍ (القمر ۱۷ و ۲۲)

^۲ - صحیح بخاری ۳۹، السلسلة الصحيحة شیخ البانی ۱۱۶۱ (مترجم).

اند در نتیجه بین مردم و استفاده از کتاب و سنت پرده‌ای قرار داده و اسلام به کلمات و الفاظ نامفهومی بیان شد، که علت آن زیاد شدن مصطلحات فرعی در فروع اسلامی بود و این در حالی است که این علوم فرعی هرگز در اسلام وجود نداشت و بطوری غیر جائز برای ما بکار گرفته شد؛ گنده گوئی و پرگوئی در مورد علوم که سبب فهم قرآن و سنت می‌شود، پدیدار گردید؛ این امر در علوم صرف و نحو و اصول فقه به قدری ادامه یافت که آن علوم را از هدف اصلی خود یعنی فهم قرآن و حدیث دور کرد، در فهم آن فروع اسلامی چنان زیاده‌روی صورت گرفت که حتی می‌توان بطور مثال متخصصی در زبان عربی پیدا کرد که از قرآن و سنت بجز اندکی فهم نداشته باشد و یا متخصصی در اصول فقه پیدا کرد که توحید او نیک نبوده و حتی در وضو و استنباط احکام از کتاب الله و سنت پیامبر نیز به شکلی خوب رفتار نمی‌کند؛ بدتر و تلختر از آن بوجود آمدن دانشگاههای اسلامی است که علمائی از آن فارغ التحصیل شده و در منابر خطبه بر مردم ایراد می‌کنند در حالیکه بین حدیث صحیح الاسناد و سخنان موضوع و بی‌سندی که به پیامبر صلی الله علیه و سلم نسبت داده می‌شود، نمی‌توانند فرق بگذارند و آن سخنان بی پایه و اساس را به شکلی که تهمت محسوب می‌شود به پیامبر صلی الله علیه و سلم نسبت می‌دهند.

از غفلت این افراد برنامه‌ریزی دراسات اسلامی می‌باشد بطوری که علمای فارغ التحصیل آن فرعی از فروع دین را شناخته، درحالی که شناختی از شمولیت دین ندارند و همچنین از غفلت آنان ایجاد کهنات^۱ دینی است که توسط آن دینی را که الله برای جهانیان نازل فرموده در پشت پرده‌ای از مردم توسط علمای دعوی قرار داده و خود را وصی آن کهنات می‌کنند، و اگر با آنها در حجتشان بر فهم و درک از الله و تدبر در کلام الله، مباحثه‌ای صورت گیرد، می‌گویند: با ما بحث نکنید! و کلام ما را بدون دلیل قبول کنید؛ در واقع بدین شکل است که مردم باید چشم و گوش خود را ببندند و خسته [از فهمیدن] به گذشته‌ی خود برگشته و چیزی نیاموزند.

دعوت سلفی اولین همت خود را در آسان نشان دادن فهم اسلام قرار می‌دهد و راه را برای همه‌ی انسانها در یادگیری کتاب و سنت به شکلی علمی، آسان و واضح باز می‌کند؛ علم را بطور همگانی اشاعه داده و مردم را به التزام و تدبر در قرآن و فهم سنت سوق می‌دهند و بدین صورت فهم و عمل در دین از احتکار عده‌ای خاص و معین با لباس و لهجه‌ای مخصوص و منحصر به فرد، خارج می‌-

^۱ - رمالی و غیبگوئی کردن (مترجم)

کنند و دین مانند اکسیژنی که تنفس می‌شود در اختیار همگان قرار می‌گیرد.

همانا این مسئله را، خدا را شکر در بین برادران خود دیده‌ایم که وقتی در منهج سلفی درس می‌آموزند در مدت کوتاهی علومی را یاد می‌گیرند که همراه دید واضح و مختصری از دین می‌باشد و مع ذلک در عقیده و شریعت و سلوک هر روز با یادگیری جدیدی همراه می‌باشند، و این یادگیری، پزشک را از طبابتش، مهندس را از محاسباتش و تاجر را از تجارتش باز نمی‌دارد.

و دلیل آن این است که منهج سلفی کلیدهای فهم دین را در اختیار همگان قرار می‌دهد؛ طالب منهج سلفی اصول اسلام و مراجع عقیده و احکام را می‌شناسد و یاد می‌گیرد چگونه به علماء احترام گذاشته ولی روی سخن آنها تعصب نداشته باشد، چگونه حق را به کمک دلیلش پید کند و باطل را از روی مصدر غلطش شناسائی کند؛ تمامی موارد فوق است که توسط آن اسلام به سهولت و آسانی شناخته می‌شود.

اگر این آسان‌گیری در زمان گذشته لازم بود، در زمان حاضر ضرورت بیشتری دارد، زیرا در این زمان بیشتر عمر انسان در فراگیری علوم دنیوی صرف می‌شود و زندگی شهری وقت انسان را تلف کرده و طاقت و کوشش ما را به خود اختصاص می‌دهد. از این رو منهج سلفی در تعلیم اسلام کاملترین و سالمترین منهج می‌باشد زیرا در کمترین زمان بیشترین فایده را به فرد می‌رساند و عمر انسان را در یادگیری حواشی، جزئیات، فرعیات و خزعبلاتی که نه به درد دنیا می‌خورد و نه آخرت، به خود اختصاص نمی‌دهد و فقط او را بسوی حقایقی که رئوس دین می‌باشد سوق می‌دهد؛ به او اصول توحید را می‌آموزد که عقیده و ایمان وی را صحیح می‌گرداند و اصول عبادات را می‌آموزد که عمل او را درست کرده و از او شخص صالحی می‌سازد، و نیز اصول تزکیه و اخلاق را برای پاک کردن و تطهیر نفسش به او یاد می‌دهد. فرد سلفی کلام الله را روح و جان، و نور دانسته و کلام رسولش صلی الله علیه و سلم را حکمت و هدایت.

این فایده‌ی سوم و ممیزه‌ی اول در راه سلفی می‌باشد، همان روش پیامبر، محمد ﷺ که به امت خود به شکلی کاملاً آسان و در کمترین تکلیف آن راه را آموخت، راه صحابه‌ی پیامبر نیز بر این روش بود که یکی از آنها ابن مسعود رضی الله عنه درباره آنها گفت: "نیکو قلب ترین انسانها و پرزرفترین آنها در علم و کمترین آنها در امر و نهی بودند".

و از این رو گروه سلفی نیز باید همانگونه باشند، یعنی: نیکو قلب ترین انسانها و پرزرفترین آنها در علم و کمترین آنها در امر و نهی.